



A Theoretical Explanation of the Problem of Constitutionalizing Political Power in Contemporary Iran

Dr. Rohollah Eslami  (Corresponding Author), Associate Professor, Department of Political Sciences, Faculty of Law and Political Sciences, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran

Email: eslami.r@um.ac.ir

Dr. Alireza Sahraie , PhD Graduate, Department of Political Sciences, Faculty of Law and Political Sciences, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran

Abstract

Iranians made considerable efforts to establish a modern legal-political system and limit and legalize power. However, they failed at constitutionalizing power. Following the Constitutional Revolution, the drafting of a Constitution, the foundation of the "*Majlis-i Shūrā-yi Millī*" (National Consultative Assembly), and the restraining of the King's power, many anticipated the emergence of a "constitutional" state and government in Iran. Yet, the chaos resulting from the revolution led to the suspension of constitutionalism. Despite Reza Khan's rise to power, the restoration of order in provinces, and the establishment of order based on absolutism, the fundamental problem of constitutionalizing power remained unsolved. Therefore, the present study poses the research question as follows: Why did the process of constitutionalizing political power (i.e., limiting and conditioning authority) failed and led to suspension in contemporary Iran, despite early efforts like the Constitutional Revolution and the drafting of the Constitution? The study aims at investigating the reasons behind the suspension of Constitutionalism and the persistence of exception in the political history of contemporary Iran, spanning from the end of the *Qājār* era to the first *Pahlavī* era. In doing so, the study employs the conceptual framework of "exception and suspension". The research hypothesis is formulated as this: The internal structures of the concept of "suspension" and the conceptual framework of "state of exception" can provide a suitable theoretical answer to the problem of rejecting the constitutionalizing of political power in Iran. Findings show that the inherent conflict between the two states of "chaos" (post-revolution turmoil) and "absolutism" (authoritarian order) in contemporary Iran has led to the persistent suspension of Constitutionalism and the dominance of the "exception" state (extralegal or absolute government). A causal analysis of late *Qājār* and first *Pahlavī* era using the theoretical framework of "state of exception" explains an enduring failure to institutionalize law and achieve lasting constraints on political power.

Keywords: *Qājār* era, Constitutionalism, political power, becoming constitutionalized, state of exception, suspension





سال ۵۷ - شماره ۱ - شماره پیاپی ۱۱۴ - بهار و تابستان ۱۴۰۴، ص ۹۵ - ۱۳۱	HomePage: https://jhstory.um.ac.ir
شاپا چاپی X ۷۰۶ - ۲۲۲۸	شاپا الکترونیکی ۴۳۴۱ - ۲۵۳۸
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۱/۲۱	تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۳/۳۱
نوع مقاله: پژوهشی	DOI: https://doi.org/10.22067/jhstory.2025.92143.1364

تبیین نظری دشوارهٔ مشروطه‌سازی قدرت سیاسی در ایران معاصر

دکتر روح اله اسلامی

دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران

Email: eslami.r@um.ac.ir

دکتر علیرضا صحرایی

دانش‌آموخته دکتری گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران

چکیده

ایرانیان، در شکل‌دهی به نظام حقوقی سیاسی مدرن، تلاش‌های زیادی انجام دادند تا قدرت را محدود و قانونی سازند؛ اما در مشروطه‌سازی با شکست مواجه بوده‌اند. با وقوع انقلاب مشروطه و تدوین قانون اساسی و تشکیل مجلس شورای ملی و تحدید قدرت پادشاه، چنین انتظار می‌رفت که دولت و حکومت در ایران «کنستیتوسیونل» گردد؛ ولی آشوب ناشی از انقلاب باعث تعلیق مشروطیت شد. با روی کار آمدن رضاخان و فرونشستن هرج‌ومرج در ولایات و ایجاد نظم مبتنی بر مطلقه‌گرایی نیز، دشوارهٔ بنیادین مشروطه‌سازی قدرت همچنان لاینحل ماند. سؤال تحقیق بدین ترتیب صورت‌بندی می‌شود که چرا فرآیند مشروطه‌سازی قدرت سیاسی (محدود و مشروط ساختن آن) در ایران معاصر، علی‌رغم تلاش‌های اولیه مانند انقلاب مشروطه و تدوین قانون اساسی، با شکست مواجه شد و به تعلیق انجامید؟ هدف این پژوهش واکاوی علل تعلیق مشروطیت و تداوم استثنا در تاریخ سیاسی ایران معاصر، از پایان دوره قاجار تا عصر پهلوی اول، با استفاده از دستگاه مفهومی «استثنا و تعلیق» است. فرضیه پژوهش بدین ترتیب صورت‌بندی می‌شود که سازه‌های درونی مفهوم «تعلیق» و دستگاه مفهومی «وضعیت استثنا» می‌تواند پاسخ‌گوی تئوریک مناسبی برای مسئله امتناع مشروطه‌سازی قدرت سیاسی در ایران باشد. یافته‌های پژوهش حاضر نشان می‌دهد که تعارض ذاتی بین دو وضعیت «آشوب» (هرج‌ومرج پس‌انقلابی) و «مطلقه‌گرایی» (نظم استبدادی) در ایران معاصر، منجر به تعلیق مداوم مشروطیت و چیرگی وضعیت استثنا (حکومت فراقانونی/مطلقه) گردید. تحلیل علی وقایع دوره پایانی قاجار و پهلوی اول، با به‌کارگیری چارچوب نظری وضعیت استثنا، تبیین‌کننده ناتوانی پایدار در نهادینه‌سازی حکومت قانون و محدودیت دائم قدرت سیاسی است.

کلیدواژه‌ها: قاجاریه، مشروطیت، قدرت سیاسی، مشروط شدن، استثنا، تعلیق.

مقدمه

دوره سی و پنج ساله ۱۲۸۵ تا ۱۳۲۰ خورشیدی، شاهد دو تحول بنیادین و سرنوشت‌ساز در سپهر سیاست ایران بود: اولی، پیکره تاریخی شکل‌گیری انقلاب مشروطیت و دیگری، پیکره تاریخی کودتای ۱۲۹۹ش و روی کار آمدن رضاخان. بنابراین جنبش مشروطیت نخستین تلاش ایرانیان برای تغییر مناسبات قدرت و ساختار دولت در چارچوب نظام موجود پادشاهی بود و با وقوع آن هم فرایند چرخه قدرت سیاسی و هم شکل و بنیاد دولت و حکومت دستخوش دگرگونی شد. تأسیس نظام مشروطه به جای حکومت استبدادی پیشین و تصویب قانون اساسی و متمم آن گامی اساسی در جهت مشروطه‌سازی قدرت در ایران معاصر به شمار می‌رود. پیروزی انقلاب مشروطه در ۱۲۸۵ش، شاید بیش از حد ساده به دست آمد و نخبگان و جریان‌های سیاسی به برخی از اهداف خود دست یافتند اما بنا به دلایلی که در این مجال فرصت آن نیست، استقرار مشروطیت با هدف تحدید قدرت سیاسی با ناکامی‌هایی مواجه شد و جامعه به سمت هرج و مرج و آشوب پس از سرنوشتی حکومت استبدادی پیش رفت. مظاهر این آشوب را می‌توان در تغییر مداوم کابینه‌ها، قحطی‌های بزرگ، بلواهای متعدد از جمله بلوای نان، درگیری‌های خیابانی، به توپ بسته شدن مجلس، نهضت‌های تجزیه طلب، اختلافات داخلی به‌ویژه در مجلس... مشاهده کرد. همچنین شروع جنگ جهانی اول به بی‌ثباتی سیاسی، آشوب و هرج و مرج و بحران اجتماعی و اقتصادی ایران ابعاد گسترده‌تری داد. گسیختگی در نظام سیاسی ایران با وجود پایان جنگ جهانی اول ادامه یافت و جنبش جنگل در شمال، قیام خیابانی در تبریز، سمیتقو در غرب، پسیان در خراسان، سردار معزز بجنوردی در شمال خراسان، اقبال السلطنه ماکویی در آذربایجان و استیلای یاغیان و راهزنان متعدد بر ایالات، بر میزان آشوب و هرج و مرج افزود.

بنابراین نهضت مشروطه‌خواهی به‌رغم برنامه ستودنی‌اش نتوانست وعده‌هایش را عملی کند، چنان‌که چند سال بعد سید محمد رضا مساوات، مشروطه‌خواه سرشناس، به سید حسن تقی‌زاده نوشت مردم ایران هرگز آن‌ها را به خاطر شرکتشان در انقلاب مشروطه نخواهند بخشید.^۱ اگرچه امیدهای فراوانی ایجاد شده بود، ولی هرج و مرجی که پس از تأسیس حکومت مشروطه پدید آمد - بیشتر به علت ضعف دولت، وقوع شورش‌های مختلف، عملکرد بد نهادها، و دخالت‌های بیگانگان - چرخ انقلاب را شکست و از حرکت بازداشت. بنابراین چنین تصور می‌شد که با وقوع نهضت مشروطیت ایران در آستانه بزرگ‌ترین چرخش تاریخی برای گذار از «درد مزمن تاریخی استبداد»^۲ و ابتنای نظام سیاسی بر تحدید قدرت مطلقه قرار

۱. افشار، نامه‌های تهران، ۱۱۱.

۲. گودرزی، تجدد ناتمام روشنفکران ایرانی، ۱۱۵.

گرفته است؛ ولی اوضاع دگرگون شد و شرایطی ایجاد شد که به خاتمه مشروطه انجامید. به تعبیر سیف «در پی بحران همه جانبه ای که به نهضت مشروطیت فرا روید نظام مطلقه قبلی تضعیف شد ولی هنوز نظام تازه ای که کارآیی بیشتر داشته باشد جایگزین آن نشده بود، و متأسفانه هرگز هم نشد».^۳ با روی کار آمدن رضاخان و فرونشستن آشوب و هرج و مرج در ولایات چنین تصور می شد که وی بتواند وعده و ایده اصلی که امروزه دگرگون شده و به سمت نظم و امنیت نشانه رفته بود، را محقق سازد. رضاخان/شاه در این دو دهه، قدرت خود را تحکیم و نیروهای مسلح را تقویت نمود؛ به هرج و مرج هم در ایالات و ولایات و هم در مرکز پایان داد و به این ترتیب نظم و ثبات را برقرار کرد. وی حکومت قاجاریه را با توسل به مجلس مؤسسان برانداخت و خود را به جای آنان پادشاه خواند و ایدئولوژی ناسیونالیستی را که در میان نخبگان تجددطلب رایج بود گسترش داد و سیاست های تجددطلبانه ای هماهنگ با آرزوهای آنان دنبال کرد. پدیده قابل توجه، اما از نظر تاریخی آشنا، سرعتی بود که هرج و مرج و آشوب با آن به پایان رسید و سپس یک دوره حکومت دیکتاتوری به حکومت استبدادی، با شیوه های جدید در چارچوبی فرای قانون اساسی تبدیل شد.^۴ اصول برنامه اصلاحی رضاخان (تجدد، تمرکز و سکولاریسم) را نخبگان ملی گرا از زمان ظهور مشروطه خواهی و به ویژه از پایان جنگ جهانی اول به بعد، پایه گذاشته بودند. این نخبگان به استفاده از قدرت مطلقه برای تأسیس ارتشی متحد، پایان دادن به آشوب، ساختن ملت-دولتی نوین، اعمال حاکمیت ملی، جدایی دین از سیاست، گسترش آموزش جدید دنیاگرایانه، پیشبرد صنعت، تحمیل لباس متحدالشکل، تحمیل زبان فارسی به اقلیت های زبانی و بهبود موقعیت زنان اعتقاد داشتند و آنچه این تجددخواهان پیش بینی نمی کردند احتمال آن بود که دیکتاتوری به حکومت خودکامگی تبدیل شود^۵ و اصول مشروطگی را نادیده بگیرد. موضوع محوری در این مقاله آن است که چنین انتظار می رفت دولت و حکومت در ایران «کنستیتوسیونل» گردد؛ ولی، مشکله و دشواری بنیادین سیاست ایران معاصر یعنی مشروطه سازی قدرت همچنان لاینحل باقی ماند؛ چرا که هم آشوب دوران پسامشروطه ضد اهداف مشروطه و هم مطلقه گرایی رضاشاهی خلاف آمد ایده کنستیتوسیونل شدن قدرت سیاسی در ایران معاصر بوده است. به بیانی دیگر پدیده ای پارادوکسیکال در تاریخ معاصر ایران رخ نمود: یعنی همان گونه که آشوب و فقدان نظم پسامشروطه مانع تحقق اهداف مشروطه شد، استقرار نظم مطلق توسط رضاشاه نیز نه در چارچوب مشروطه، بلکه در قالب حکومتی استبدادی و فراقانونی شکل گرفت و تجددخواهانی که از

۳. سیف، بحران در استبدادسالاری ایران، ۱۶۵.

۴. کاتوزیان، ایرانیان: دوره باستان تا دوره معاصر، ترجمه حسین شهیدی، ۲۲۱.

۵. کاتوزیان، ایرانیان: دوره باستان تا دوره معاصر، ترجمه حسین شهیدی، ۲۲۲.

قدرت متمرکز برای تحقق اهداف ملی‌گرایانه حمایت می‌کردند، تبدیل آن به یک دیکتاتوری خودکامه پایدار و نفی ساختارهای مشروطه را پیش‌بینی نکرده بودند.

بنابراین پرسش از امکان و امتناع مشروطه‌سازی قدرت سیاسی در ایران معاصر یکی از مهم‌ترین موضوعاتی است که پژوهشگران مسایل ایران با آن روبه‌رو هستند. با وقوع انقلاب مشروطه، چنین انتظار می‌رفت که دولت و حکومت در ایران «کنستیتوسیونل» گردد؛ ولی هرج‌ومرج و آشوب ناشی از انقلاب باعث تعلیق مشروطیت شد. با روی کار آمدن رضاخان و فرونشستن آشوب و هرج‌ومرج در ولایات و ایجاد نظم مبتنی بر مطلقه‌گرایی نیز، مشکله و دشواره بنیادین سیاست ایران معاصر یعنی مشروطه‌سازی □ قدرت همچنان لاینحل باقی ماند. بنابراین مشروطه‌سازی در تاریخ معاصر ایران به یک دشواره اساسی تبدیل شد. نگارندگان برای پرسمان پژوهش، از دستگاه مفهومی «استثنا و تعلیق» به منظور واکاوی دشواره مشروطه‌سازی قدرت سیاسی در تاریخ سیاسی ایران معاصر بهره گرفته و قصد دارند مشکله بنیادین کنستیتوسیونل شدن و تعلیق مشروطیت و چیرگی وضعیت استثنا، در دوران پایان قاجار و عصر سلطنت پهلوی اول را توضیح دهند.

پیشینه پژوهش

درخصوص دوره زمانی مشروطه تا پهلوی اول منابع بسیار زیادی وجود دارد که به‌طور کلی همه این آثار اعم از کتب، مقاله، رساله، خاطره‌نویسی، اسناد و... را می‌توان به سه قسم دسته‌بندی نمود: نخست آثاری که شامل خاطرات، روزنامه‌نویسی‌های شاهدان عصر مشروطه و رضاشاه و تألیفات هم‌روزگاران آن دوران است که به‌عنوان منابع تاریخ‌نگاری همگی حاوی اطلاعاتی برای تجزیه و تحلیل و برساختن بسیاری از مفاهیم نظری توسط محققان است. در میان این خاطرات، شرح حال و روزنامه‌نویسی‌ها می‌توان به شرح زندگی من عبدالله مستوفی، خاطرات و خطرات مخبرالسلطنه هدایت، خاطرات صدرالاشراف محسن صدر، خاطرات عباسقلی گلشائیان، زندگی طوفانی خاطرات سیدحسن تقی‌زاده، خاطرات احتشام‌السلطنه، خاطرات سیاسی مورخ‌الدوله سپهر، خاطرات سیاسی امین‌الدوله، خاطرات و اسناد مستشارالدوله، روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، روزنامه خاطرات عین‌السلطنه، خاطرات امان‌الله اردلان، خاطرات آبرونساید، خاطرات سپهبد احمد امیراحمدی، خاطرات ابوالمجد حجتی، اعظام قدسی، محمد مهدی شریف کاشانی، ناظم الاسلام کرمانی، مجدالاسلام کرمانی، ملک‌الشعرا بهار، یحیی دولت‌آبادی، مهدی ملک‌زاده، احمد کسروی، محیط مافی و... اشاره کرد که فاقد یک چارچوب نظری مشخص و منسجم است. دسته دوم شامل اسناد باقی مانده از آن دوران است که می‌توان به مذاکرات مجلس، اسناد وزارت

امور خارجه و منابع آرشیوی اشاره نمود. اسناد و منابع آرشیوی اگرچه از قدمتی بس طولانی برخوردارند اما پی بردن به اهمیت وجودی آنان به آن قدمت نیست و یکی از معتبرترین و مستقیم ترین منابع در یک پژوهش به شمار می رود که غالباً با صراحت از رازهای سربه مهر پرده می گشایند و حقایق و واقعیات را آشکار می سازند. از مهم ترین این اسناد می توان به کتاب نارنجی، کتاب آبی، اوراق تازه یاب مشروطیت به کوشش ایرج افشار، رسایل مشروطیت زرگری نژاد، نامه های خصوصی سرسیسل اسپرینگ رایس اشاره نمود. از دیگر اسناد این دوران می توان به روزنامه ها و مجلات اشاره کرد: روزنامه مجلس، صوراسرافیل، مساوات، چرندوپرند، حبل المتین، مجله کاوه، مجله ایرانشهر، مجله نامه فرنگستان و... دسته سوم آثاری هستند که به تحلیل انقلاب مشروطیت و روی کار آمدن رضاخان از زوایای گوناگون پرداخته اند. این آثار که حجم قابل توجهی را به خود اختصاص داده اند، شامل پژوهش های جدید عالمان و نظریه پردازان این حوزه می شود. در درون آثار دسته سوم می توان به نویسندگانی همچون آبراهامیان، فوران، کدی، کاتوزیان، آدمیت، آفاری، آجودانی، کمالی، وحدت، بشیریه، حائری، فرمانفرمایان، کرونین، اتحادیه، غنی، آبادیان، اکبری، شهابی و مارتین و... اشاره کرد. علاوه بر منابع یادشده ده ها کتاب و رساله و صدها مقاله نیز پیرامون بازه زمانی مورد نظر ما به زیور طبع آراسته شده است، اما از آنجا که دشواره مشروطه سازی قدرت سیاسی موضوعی بس مهم است و هیچ کدام از نوشتارها به این موضوع از این زاویه نگاه نکرده اند؛ در پژوهش حاضر تلاش شده است در یک چارچوب نظری برساخته (وضعیت استثنایی) و با استفاده از سازه های مفهومی تعلیق و استثنا زمینه های کنستیتوسیونل نشدن ساختار دولت و حکومت در تاریخ سیاسی ایران معاصر مورد بازخوانی نظری قرار گیرد. از سوی دیگر تمایز نوشتار پیشرو با همه آثار و مکتوبات قبلی، در ایده مرکزی مقاله است و آن اینکه انقلاب مشروطیت در ایران به آشوب و هرج و مرج (۱۲۸۵ تا ۱۲۹۹ ش) و در نهایت به روی کار آمدن دولت مطلقه رضاشاهی (۱۳۰۴ تا ۱۳۳۲ ش) گردید که هر دو دوره چندان سنخیتی با مشروطه سازی قدرت سیاسی در ایران ندارد. این پژوهش با معرفی چارچوب نظری ترکیبی بی سابقه ای متشکل از مفاهیم «استثنا» و «تعلیق»، نخستین تلاش برای تبیین ریشه ها و زمینه های ناکارآمدی مشروطیت و عدم شکل گیری ساختار دولت مشروطه (کنستیتوسیونل) در ایران معاصر محسوب می شود. مطالعه حاضر، خلأ نظری موجود در تحلیل ناکارکردی مشروطیت و عدم استقرار دولت مشروطه در تاریخ سیاسی ایران معاصر را با ارائه و به کارگیری یک چارچوب تحلیلی نوین مرکب از دستگاه های نظری «استثنا» و «تعلیق» پر می کند؛ رویکردی که در ادبیات پیشین موضوع بی سابقه است. نوآوری بنیادین این پژوهش در پیشنهاد و به کارگیری آمیزه ای نظری از مفاهیم «استثنا» (به مثابه وضعیت قاعده شکن) و «تعلیق» (به مثابه حالت تعلیق هنجارها) به منظور واکاوی علل ناکارآمدی مشروطیت و عدم

نهادینه‌سازی ساختار کنستیتوسیونل در دولت ایران معاصر است. این ترکیب نظری در هیچ‌یک از مطالعات پیشین مورد استفاده قرار نگرفته است.

روش‌شناسی تحقیق

رهیافت کلی این پژوهش، مبتنی بر تبیین علی است. لازم به تأکید است که تبیین علی به‌عنوان یک «روش پژوهش» تلقی نمی‌شود، بلکه چارچوبی تحلیلی برای تفسیر داده‌های کیفی محسوب می‌گردد. در این تحقیق، داده‌ها از طریق مطالعات کتابخانه‌ای و تحلیل اسنادی گردآوری شده‌اند و سپس در قالب الگوی تبیین علی مورد تحلیل قرار گرفته‌اند. این چارچوب تحلیلی، با تمرکز بر شناسایی روابط علی-معلولی میان پدیده‌ها، عمدتاً به دنبال پاسخگویی به پرسش‌های «چرایی» است.

روش تجزیه و تحلیل داده‌ها در این پژوهش، روش تاریخی است. روش تحلیل تاریخی، به‌عنوان یکی از روش‌های تحقیق کیفی، هدف اصلی خود را فهم عمیق و تفسیر معنادار پدیده‌های انسانی، اجتماعی، فرهنگی یا سیاسی در بستر زمانی و زمینه تاریخی خاص آن‌ها قرار می‌دهد. در مقابل روش‌های کمی که بر سنجش و تعمیم‌پذیری تأکید دارند، این روش بر درک معنا، توجه به زمینه، بررسی فرایندها و واکاوی پیچیدگی‌های تجارب انسانی در طول زمان متمرکز است.

ماهیت کیفی روش تجزیه و تحلیل تاریخی:

۱. تأکید بر تفسیر و معنا: هدف اصلی صرفاً گردآوری حقایق خشک نیست، بلکه کشف معنا، انگیزه‌ها، علل، پیامدها و الگوهای نهفته در رویدادها، اسناد و شواهد تاریخی است. پژوهشگر به دنبال «چرایی» و «چگونگی» است.

۲. محوریت زمینه: رویدادها، افراد و پدیده‌ها به شدت وابسته به بستر زمانی، مکانی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی خاص خود هستند. تجزیه و تحلیل تاریخی بدون درک عمیق این زمینه غیرممکن است.

۳. استفاده از داده‌های کیفی: منابع اصلی داده‌ها اسناد آرشیوی شامل نامه‌ها، گزارشات دولتی، یادداشت‌ها، خاطرات، روزنامه‌های قدیمی، مصاحبه‌های تاریخ شفاهی، شواهد مادی اشیاء، بناها، آثار هنری، مستندات دیداری-شنیداری و متون تاریخی هستند. این داده‌ها ذاتاً کیفی و غنی از معنا هستند.

۴. فرآیند استقرایی: پژوهشگر اغلب با بررسی جزئیات و شواهد خاص شروع می‌کند و به تدریج به سمت استنتاج الگوها، مفاهیم یا نظریه‌های کلی‌تر حرکت می‌کند. فرضیه‌ها ممکن است در طول تحقیق و برخورد با داده‌های جدید تکامل یابند.

۵. ذات روایی: یافته‌های تاریخی غالباً در قالب روایت (داستان) ارائه می‌شوند که توالی رویدادها، علل و معلول‌ها، تجارب افراد و تحولات را در بستر زمان به هم پیوند می‌دهد.

۶. نقش محوری پژوهشگر: پژوهشگر تاریخی به عنوان یک مفسر فعال عمل می‌کند. انتخاب منابع، ارزیابی اعتبار و قابلیت اعتماد آن‌ها، ترکیب شواهد و استنتاج معنا، همگی مستلزم قضاوت و بینش تحلیلی پژوهشگر است. آگاهی از موقعیت‌مندی پژوهشگر و سوگیری‌های بالقوه او نیز اهمیت دارد.

بنابراین تجزیه و تحلیل تاریخی به عنوان یک روش کیفی، ابزاری قدرتمند برای فهم پیچیدگی تجربه انسانی در بستر زمان است. این روش با تمرکز بر تفسیر معنا، زمینه‌مندی عمیق و استفاده انتقادی از شواهد کیفی، به ما امکان می‌دهد نه تنها «چه اتفاقی افتاده» را بدانیم، بلکه «چرا و چگونه» آن اتفاق افتاده و چه معنایی برای کنشگران تاریخی و جوامع امروز دارد را درک کنیم. این کاوش در گذشته، چراغی برای فهم حال و اندیشیدن به آینده است.

سازه‌های مفهومی پژوهش

سازه مفهومی، سنگ بنای نظریه اجتماعی محسوب شده و تصویری است که در قالب کلمات یا به صورت یک نماد بیان می‌شود. سازه‌های مفهومی عواملی هستند که مسئله اصلی پژوهش به آن‌ها مربوط می‌شود؛ مقوله‌هایی که داده‌هایی برای آن‌ها جست‌وجو می‌شود و داده‌ها بر اساس آن‌ها گروه‌بندی می‌شود؛ آن‌ها همچنین ابزارهای اصلی برقراری روابط میان داده‌ها هستند؛ و معمولاً جای پاهایی برای تفسیر یافته‌ها محسوب می‌شوند. به دلیل همین نقش تعیین‌کننده در تحقیق علمی، می‌توان گزاره‌های نظری را به هم نزدیک و ارتباط مفاهیم با جهان واقعی را تصحیح کرد. جهان واقع، خود را از خلال نظریه‌ها بازنمایی می‌کند؛ لذا بن‌مایه‌های مفهومی و نظری همواره در پی کلیت‌بخشی و عینیت‌بخشی به بی‌نظمی حاکم بر جهان واقع هستند. به عبارت دیگر در تعبیر ماکس وبر، جهان واقعی عرصه بی‌نظمی و آشوب است و مفاهیم و سازه‌های نظری‌اند که این جهان پر آشوب را نظم داده و کلیت می‌بخشند. بنابراین همواره بین ساحت واقعی و ساحت نمادین شکافی وجود دارد که خود را در نظام نظریه‌پردازی نشان می‌دهد.^۶ پیکره نظری این پژوهش بر دو سازه نظری استوار شده است؛ «استثنا» و «تعلیق».

الف) استثنا (Exception): پارادایم استثنا یعنی الگویی که به موجب آن حاکم قانون را «استثنا» و «موقتاً» به حال تعلیق درمی‌آورد، اما زور عریان آن را حفظ می‌کند. وضعیت استثنا به تعبیر آگامبن حکم برزخ بین حقوق عمومی و واقعیت سیاسی را دارد: فضای تهی درون صندوق قدرت یا وضعیت

۶. بلیکی، طراحی پژوهش‌های اجتماعی، ترجمه حسن چاوشیان، ۱۶۹.

کنوماتیک مابین نظم حقوقی و زندگی. به عبارت دیگر وضعیت استثنایی نوعی «زمان مرده حقوقی» یا لامکان مطلق قانونی است که طی آن سد حقوق اساسی و آزادی‌های فردی درهم می‌شکند و جامعه زیر سیل «زور قانون» (قانون خط‌خورده‌ای که جزء زور محض از آن به جا نمانده) غرق می‌شود. مسئله «استثنا» اهمیتی مرکزی در نظریه مشروطه دارد، و به این معناست که فرد حاکم می‌تواند با سنجش زمان و با توسل به وضعیت اضطراری پیش‌آمده، قانون و نظم عمومی را ملغی و قوانین جدیدی را وضع نماید.^۷ مشخصه ویژه وضعیت استثنایی، اقتدار نامحدود است که به معنای تعلیق کامل نظم موجود است. آنچه یک استثنا را اساساً تبدیل به قدرتی نامحدود می‌کند، توانایی آن در تعلیق نظم موجود است.^۸ در یک چنین وضعیتی روشن است که دولت باقی می‌ماند، درحالی‌که قانون تعلیق می‌یابد. در این دستگاه تحلیلی، پیکره هوموساگر معرف وضعیت استثنایی است. تلقی پسا فوکویی آگامبن از زیست‌سیاست و زیست‌قدرت عمدتاً در سه گانه هوموساگر (قدرت حاکمه و حیات برهنه، وضعیت استثنایی و بازمانده‌های آشوبش) مطرح شده است. مفهوم رومی هوموساگر به معنی فردی است که جرایم وی از نوع و در حدی نیست که حاکم بتواند او را قربانی کند، اما، در عین حال، قتل او مباح است. هوموساگر موجودی است به حال خود رها شده. هوموساگر، این انسان مقدس، به منزله «استثنا» از حقوق الهی و عرفی «کنار گذاشته شده» و به حال خود رها شده است. از این منظر، بدل شدن استثنا به هنجار یا قاعده سیاست معاصر به این معنی نیست که قانون صرفاً برخی از اتباع را کنار گذاشته یا به حال خود رها کرده است، بلکه در این روزگار «همه ما عملاً هوموساگریم».^۹

ب) تعلیق (Suspension): «تعلیق» یا «وقفه» در واقع معنای حقیقی کلمه «یوستیتیوم» است و در باب آن گفته‌اند یعنی «وقتی قانون باز می‌ایستد، همچنان که خورشید در نقطه انقلاب» یا به تعبیری دیگر «گفتی وقفه‌ای و سخته‌ای در قانون پیشامد کرده».^{۱۰} این اصطلاح دال بر تعلیق در خود قانون است. بنابراین یوستیتیوم قانون را معلق می‌کند و از این رهگذر، تمام ضوابط و احکام قانون بی‌اثر می‌شوند. در شرایط حاد و بحرانی وقتی حاکم احساس می‌کند رعایت قانون متضمن ضرر است، به جای اینکه از آن تخطی کنند، کلاً کنارش می‌گذاشتند؛ یعنی آن را با صدور یوستیتیوم معلق می‌کردند. تعلیق به این معناست که در صورت وقوع شرایط بحرانی اعم از آشوب، جنگ یا شورش مسلحانه‌ای که امنیت دولت را به خطر بیندازد،

7. Agamben, *Means without end: Notes on politics*, 113.

۸. آگامبن، وضعیت استثنایی، ترجمه پویا ایمانی، ۱۷۵-۱۷۶.

9. Agamben, *Homo Sacer: Sovereign power and bare life*, 115.

۱۰. آگامبن، وضعیت استثنایی، ترجمه پویا ایمانی، ۹۴.

قانون می‌تواند در مکان‌ها و برای زمانی که خود تعیین می‌کند نفاذ قانون اساسی را به حالت تعلیق درآورد.^{۱۱}

۱- آشوب و مطلقه؛ ضد مشروطه

ایده مدرن مشروطه‌خواهی در معرفت‌شناسی فکری دوران مدرنیته معنای امروزی خود را یافت.^{۱۲} نظریه مشروطه‌خواهی به معنای تحدید قدرت، تاریخی طولانی در مغرب‌زمین دارد، اما با پیدایش مدرنیته و حوادث بعد از دوران رنسانس بود که طبقات جدید سربرآوردند و طی جنبش‌های منظم قدرت را محدود کردند و نهادهایی برای این تحدید تعبیه نمودند. آنچه ما امروز به عنوان مشروطیت می‌شناسیم و انقلابات بزرگ سده هیجدهم همگی در چنین بستری رخ دادند، بستری که دریافتی جدید از انسان و حقوقش ارائه داد. بی‌شک تغییر نگرش انسان و دیدگاه‌های او بود که تحولاتی عظیم در جهان او پدید آورد و مشروطیت نیز از این قاعده مستثنی نیست. به گفته یکی از محققین برای شناخت مشروطه باید اجزا و عناصر آن را بشناسیم، مضافاً اینکه مشروطه جزئی است از یک کل به نام غرب و مدرنیته اساس تمدن غربی است.^{۱۳} مشروطیت به معنای مدرن و نظریه‌ای در دولت در قرن هیجدهم و با انقلاب فرانسه و آمریکا شروع شد. ایده مرکزی مشروطیت، محدودیت قدرت به وسیله قانون و حقوق است.^{۱۴} این ایده ابزاری برای تنظیم کردن قدرت و تحدید آن است و به عبارت دیگر یک سیستم سیاسی است که محدودیت‌هایی را بر اجرای قدرت سیاسی تحمیل می‌کند و ابتدای نظام سیاسی بر پایه قانون اساسی به منظور محدودسازی و تقیید قدرت است.^{۱۵} لاگالین نظریه سیاسی مشروطیت را شامل تفکیک قوا، حاکمیت قانون و تضمین آزادی‌ها دانسته است.^{۱۶} همو مشروطه‌خواهی در معنای مدرن آن را تعلق قدرت مؤسس به مردم، تفویض محدود قدرت از مردم به حاکم برای اجرای خیر عمومی و پاسخگویی تعریف می‌کند.^{۱۷} وی در اثری دیگر ذیل مفهوم مشروطه‌خواهی، قرارداد اجتماعی، قانون اساسی و حق‌ها را می‌آورد. مشروطیت به قانونی برتر معتقد است و برخی حتی قانون اساسی‌گرایی را معادل مشروطیت گرفته‌اند، زیرا ایده مشروطیت بر نهاد قدرت استوار است و قانون اساسی یکی از این وسایل است و حکومت موظف است که از قواعد و اصولی تبعیت

11. Calarco & Decaroli, *Giorgio Agamben, Sovereignty and life*, 41.

۱۲. مرادخانی، خوانش حقوقی از انقلاب مشروطه ایران، ۸۶.

۱۳. آبادیان، مفاهیم قدیم و اندیشه جدید، ۳۶۸.

۱۴. مرادخانی، خوانش حقوقی از انقلاب مشروطه ایران، ۷۸.

۱۵. لاگالین، مبانی حقوق عمومی، ترجمه محمد راسخ، ۱۴۷.

۱۶. لاگالین، «نظریه مشروطه»، ۱۶۸.

۱۷. لاگالین، مبانی حقوق عمومی، ترجمه محمد راسخ، ۱۲۴.

کند که از پیش تعریف شده‌اند اما ابدی هم نیستند. لائوری اولین ویژگی مشروطه‌خواهی را وجود قانون اساسی به عنوان مجموعه‌ای از نهادهای سیاسی دانسته است و اینکه قرارداد اجتماعی و خودبنیادی پذیرفته شود.^{۱۸} به باور او مشروطیت مدرن از آنجا با مشروطیت باستانی تفاوت می‌یابد که بر این امر تأکید می‌کند که قدرت چگونه باید اعمال شود و چگونه حکومت شود و هدف اصلی مشروطیت را محدود کردن قدرت از طریق قانون می‌داند. وی در ادامه از آنجا که حاکمیت را از آن مردم می‌داند بر آن است که مردم این حاکمیت را از طریق نمایندگان خود اعمال می‌کنند و این نمایندگان می‌توانند در پارلمان باشند یا در قوه مؤسس. به این ترتیب به چند اصل مهم حاکمیت مردم، حکومت قانون، نمایندگی، پارلمان و قوه مؤسس هم اشاره می‌کند.^{۱۹} کرامر به عنوان یکی از محققین، لوازم مشروطیت را در چند مورد دانسته است: نخست وجود قدرتی که با محدودیت‌های قانونی و از طریق پارلمان اجرا می‌شود، دوم در اجرای قدرت باید به حقوق مردم احترام گذاشته شود، سوم قدرت باید از طریق نهادهای سه‌گانه و منفک‌شده اعمال شود و چهارم اینکه دولت باید از طریق انتخابات بر سر کار بیاید.^{۲۰} البته او بر حاکمیت قانون، تفکیک قوا و حاکمیت پارلمان بیش از موارد دیگر تأکید می‌کند و هدف مشروطیت را دولت محدود، تفکیک قوا و دولت مسئول و پاسخگو می‌داند.^{۲۱} فرانکس نویمان مشروطه‌خواهی را دارای سه عنصر می‌داند: یکی اعتقاد به حقوق طبیعی مردم، دوم اعتقاد به قوانین عامی که مناسبات میان دولت و شهروندان را قابل اعتماد می‌کند و سوم قانون عرفی. به باور وی به این دلیل مشروطه‌خواهی سه شکل در دنیا پیدا می‌کند: یکی آلمانی با تأکید بر ایجاد نظام حقوقی، دوم انگلیسی که بر حاکمیت پارلمان و عرف تأکید می‌کند و سوم آمریکا که بر اولویت قوه قضائیه تأکید نموده است.^{۲۲} بنابراین مشروطیت دربرگیرنده چهار نشانه محوری است: ۱- محدود کردن قدرت حکومت و یا محدودیت حکمرانی خودسرانه و تضمین مصونیت‌های افراد و اجتماعات تشکیل‌دهنده جامعه؛ ۲- تعریف و تعیین قواعد محدود کردن قدرت سیاسی از طریق ترکیبی از حقوق نوشته، پیمان‌ها و اصول حقوق عمومی؛ ۳- تلقی قانون اساسی به منزله قانون برتر که دیگر اعمال حکومت باید با آن انطباق داشته باشد؛ ۴- وفادار ماندن به آن.^{۲۳} بنابراین ایده بنیادین مشروطیت یا مشروطه‌سازی «ابتنای نظام سیاسی بر قانون اساسی» به منظور «محدودسازی و تقیید قدرت» بوده است و

18. La Latorre, *Constitutionalism and legal reasoning*, 4.

19. La Latorre, *Constitutionalism and legal reasoning*, 10-15.

20. Kramer, *Popular constitutionalism and judicial review*, 5.

21. Kramer, *Popular constitutionalism and judicial review*, 6.

۲۲. نویمان، آزادی، قدرت و قانون، ترجمه عزت‌الله فولادوند، ۲۱۸.

۲۳. گل محمدی، چپستی، تحول و چشم‌انداز دولت، ۱۹۵.

هرگونه کمبود و کاستی در این اصول، زمینه را برای تغییر یا حتی تعلیق مشروطیت به دست حاکم فراهم می‌کند.

با صدور فرمان مشروطیت و ظهور اولین نهضت دموکراسی خواهی در غرب آسیا^{۲۴} که «شاه مرکب راهوار خوش‌نشانی به رعایای خود مرحمت فرمودند»،^{۲۵} کشور وارد مرحله نوینی از حیات سیاسی خود شد. اگرچه امیدهای فراوانی در پی انقلاب مشروطه ایجاد شده بود، ولی هرج و مرجی که پس از تأسیس حکومت مشروطه پدید آمد - بیشتر به علت ضعف دولت، وقوع شورش‌های مختلف، عملکرد بد نهادها، و دخالت‌های بیگانگان - چرخ انقلاب را شکست و از حرکت بازداشت. بنابراین پذیرش مشروطیت و اقبال عمومی به حاکمیت قانون و تأسیس نهادهای سیاسی و حقوقی برای تحدید قدرت شاه و مشارکت مردم در امر سیاسی و به تبع آن استقرار نظم سیاسی جدید را موجب نشد. عدم تجانس و تعارض در دیدگاه‌ها نسبت به ماهیت و چیستی مشروطه در دو فضای متفاوت (ناسازگاری محمدعلی شاه با مشروطه خواهی و پادشاهی محدود از یک سو و در فضایی دیگر ناهمگونی اندیشگانی و فکری بین مشروطه خواهان) زمینه ساز افزایش آشوب و بی‌نظمی در جامعه گردید. علاوه بر این دو عامل اساسی، ضعف مالی شدید حاکمیت جدید و دخالت‌ها و اعمال فشار دول روس و انگلیس بر شدت نابسامانی‌ها و آشفتگی‌های جامعه ایران افزود. انقلاب مشروطه به راستی هرج و مرج و بی‌نظمی به بار آورد^{۲۶} و اوضاع کشور در دوران پسامشروطه همچنان آشفته و درهم بود. به عنوان نمونه در کرمانشاه میان مشروطه خواهان و هواداران حکومت، زدوخورد پدید آمده و چند تن کشته شده بودند.^{۲۷} در شیراز قوام‌الملک که مخالف مشروطه بود، دادخواهی شده بود؛ اما هوادارانش با راهزنی و تاراج اموال و کالاهای مسافران و کاروان‌داران، امنیت فارس را به هم ریخته بودند.^{۲۸} خواجه‌های ماکوئی (خواجه شکرالله، خواجه میرزاقلی، خواجه امام‌قلی و دیگر خواجه‌ها)، راه‌های عراق و خوانسار و گلپایگان را بسته، نزدیک به سه سال سرگرم کشتار و تاراج رهگذران و کاروان‌ها بودند.^{۲۹} رحیم‌خان و پسرش در آذربایجان، ارفع‌السلطنه در آستارا و طالش، متولی‌باشی در قم، موزیکانچیان در زنجان، ایلات شاهسون، سالارالدوله در نهاوند و آصف‌الدوله، تجاوز عساکر عثمانی به ساوجبلاغ مکرری و حمله روس‌ها به آذربایجان از نمونه‌های اوضاع امنیتی و بحران‌زده سال‌های

۲۴. فرخ، ایران در جنگ، ۳۷۵.

۲۵. هدایت، خاطرات و خطرات، ۱۴۸.

۲۶. کاتوزیان، ایرانیان: دوره باستان تا دوره معاصر، ترجمه حسین شهیدی، ۲۱۶.

۲۷. مذاکرات مجلس دوره اول، ۱۱۰.

۲۸. کتاب آبی، ۴۴/۱-۴۵.

۲۹. مذاکرات مجلس دوره اول، ۱۶۲.

پسامشروطه بوده‌اند.^{۳۰} از سوی دیگر وجود انجمن‌های متعدد که بدون داشتن خط‌مشی و مرام‌نامه و برآمده از محیط سیاسی مشروطیت، بر دسته‌بندی‌ها و گرایش‌ها و اختلافات می‌افزودند. این انجمن‌ها باب مداخله در همه کارها را گشودند؛ قضاوت می‌کردند، درباره نرخ ارزاق تصمیم می‌گرفتند، با وزیران نامه‌نگاری داشتند، سفارش می‌نوشتند، در عزل و نصب حکام و جابه‌جایی کارکنان دولت نظر می‌دادند، گاهی به حکام ولایات تلگراف می‌زدند و دستورالعمل می‌فرستادند و با نمایندگان نیز درباره گفتارها و لوائح آن‌ها کشمکش و بگوومگو می‌کردند.^{۳۱}

وضعیت هرج و مرج، شورش‌های تجزیه‌طلبانه و طغیان‌های داخلی که شکل فزاینده‌ای یافته بود و به تضعیف هرچه بیشتر حکومت مرکزی منجر شد، در دوران پسامشروطه به‌گونه‌ای بود که کشور را در کام بحران‌های فراگیر و همه‌جانبه فرو برد. این بحران‌ها بسیار گسترده و دامنه‌دار بود که می‌توان از آن دوران به‌عنوان «عصر بحران»^{۳۲} یاد کرد. آغاز جنگ بین‌الملل اول هم به این معضلات در سطح کشور دامن زد و در نتیجه ناامنی و هرج و مرج بیشتر شد. به‌هر حال جنگ جهانی اول پیامدهای فاجعه‌باری برای ایران و تعلیق مشروطه‌خواهی و حاکمیت وضعیت استثنا داشت.^{۳۳} قحطی مصیبت‌باری که از پی آمد، دو میلیون تا سه میلیون ایران یعنی یک‌چهارم جمعیت را کشت.^{۳۴} آنفولانزای اسپانیایی تعداد بیشتری را به دامن مرگ سوق داد. مسلح شدن طوایف محلی ایران به دست قدرت‌های خارجی موجب ظهور جنبش‌های خودمختاری شد. این جنبش‌ها تأثیر نامطلوبی در اقتصاد داشتند؛ زیرا موجب آشوب و بی‌نظمی در ارتباطات و روابط بازرگانی می‌شدند. سرانجام به‌رغم برخی حمایت‌های آمریکا در کنفرانس صلح پاریس به سال ۱۹۱۹م (۱۲۹۷ش) لندن مطمئن شد که ایران به خواسته‌های خود یعنی الغای قرارداد ۱۹۰۷م در مورد تقسیم ایران، ابطال معاهدات کاپیتولاسیون، اعاده سرزمین‌های پیشین ایران یا غرامت جنگی، دست نخواهد یافت.^{۳۵} آشوب، ناامنی و هرج و مرج در کنار مداخلات خارجی خود یکی از عوامل اصلی کمبود نان و قحطی بود. با وقوع انقلاب مشروطه و تزلزلی که در مدیریت کشوری و محلی رخ داد، مشکل کمبود نان و گرانی ارزاق که در طول دوران حکومت قاجار به‌تناوب وجود داشت، تشدید شد؛ به‌طوری‌که منجر به

۳۰. پورآرین، انقلاب فراموش‌شده، ۷۵-۷۶.

۳۱. پورآرین، انقلاب فراموش‌شده، ۷۱-۷۰.

۳۲. صالحی، اندیشه تجدد و ترقی در عصر بحران، ۶-۷.

33. Ward, *Immortal: A military History of Iran and its Armed Forces*, 123-124.

۳۴. مجلد، قحطی بزرگ، ۲۲.

۳۵. فرخ، ایران در جنگ، ۴۱۷.

قحطی بزرگ در دوران جنگ جهانی اول، به سال ۱۹۱۷ م. شد. این قحطی حدود دو سال به طول انجامید^{۳۶} و تلفات زیادی به بار آورد، چنان که بعضی میزان مرگ و میرها را به گونه ای اغراق آمیز و غیر واقعی تا ده میلیون نفر تخمین زده اند.^{۳۷} در پایان جنگ جهانی اول شرایط به گونه ای بود که به تعبیر کاوه فرخ «ایران بر لبه پرتگاه تجزیه قرار داشت».^{۳۸} مجموعه ای از عواملی همچون اقتصاد آشفته، قحطی گسترده، سوء مدیریت حکومت مرکزی ناکارآمد، راهزنی لجام گسیخته، بی قانونی گسترده و حضور سربازان بیگانه سبب ساز بروز شورش های محلی و آشوب های زیادی در ایران شده بود. این شورش ها را کمابیش می توان مثل شورش های قبلی مرتبط با نهضت مشروطه (میرزا کوچک خان و جنگلی های گیلان) یا شورش هایی که مبنای نهضت مشروطه بود تقسیم بندی کرد. این شورش ها و آشوب ها نمونه ای از تاریخ ایران در قرن چهاردهم بود: «هرگاه حکومت مرکزی ضعیف می شد درخواست ها برای خودمختاری محلی افزایش می یافت».^{۳۹} بنابراین به دلیل فقدان شرایط ساختاری-رویدادی، نهادی و فکری لازم برای شکل گیری اندیشه و نهادهای مشروطه خواهی، در نهایت از دل انقلاب مشروطه هرج و مرج بیرون آمد. فاصله دوازده ساله پیروزی انقلاب در سال ۱۲۸۸ تا کودتای ۱۲۹۹ ش. دوره هرج و مرج در مرکز و ولایات بود.^{۴۰} آشوب و ناامنی در فضای پسامشروطه منجر به برآورده شدن هدف اصلی مشروطه خواهی یعنی کنستیتوسیونل شدن قدرت نگردید.

جان برویی می نویسد که هرگاه «بحران بزرگی زیرپای نهادهای مدرن قدرت را خالی کند» گذار از مشروطه خواهی به سمت ظهور یک «رهبر فرهمند»^{۴۱} به سادگی ممکن است اتفاق بیفتد. چنین رهبر فرهمندی در این دوران گذار در ایران، رضاخان بود. سال ۱۲۹۹ ش. کشور در آستانه فروپاشی و ورشکستگی کامل بود و کسانی مانند سید ضیاء الدین طباطبایی را که از مشروطه خواهان پیشین و روزنامه نگاران سرشناس بود در این اندیشه فرو برد که تنها راه برون رفت از بحران، ایجاد یک دولت مرکزی قوی است.^{۴۲} این طرز تفکر در نظریات اغلب نخبگان عصر مشروطه موج می زد. استقرار حکومت مقتدر، به یکی از مهم ترین خواسته های اندیشه ورزان مشروطه خواه بدل شد. شروع سلطنت رضاشاه در واقع آغاز

۳۶. مجل، قحطی بزرگ، ۲۱-۲۲.

۳۷. مجل، قحطی بزرگ، ۸۵-۹۵.

۳۸. فرخ، ایران در جنگ، ۴۳۰.

39. Potter, "The consolidation of Irans frontier on the Persian Gulf in the nineteenth century", 141.

۴۰. کاتوزیان، دولت و جامعه در ایران، ۸۱.

41. Breuilley, "Max Weber, Charisma and Nationalist Leadership", 492.

۴۲. ضیاء ابراهیمی، پیدایش ناسیونالیسم ایرانی، ترجمه حسن افشار، ۲۷۳.

تحول بزرگی در تمامی شئون اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی ایران بود. تنها پس از سلطنت رضاشاه بود که تکانی بالنسبه شدید به پیکر اجتماع نیمه‌خفته و نیمه‌بیدار ما وارد آمد و کشور را در راه ترقی سوق داد.^{۴۳}

دولت مطلقه و توسعه‌گرای رضاشاه، نخستین دولت در تاریخ سیاسی ایران بود که تلاش بی‌سابقه، بی‌وقفه و همه‌جانبه‌ای را در تمرکز و انحصار منابع و ابزارهای قدرت با گسترش ارتش مدرن از خود نشان داد و کوشش کرد در این راستا پراکندگی و تکثر در ساخت قدرت در دوران قاجار را از میان بردارد. شکل‌گیری حکومت مرکزی مقتدر برقرارکننده نظم و امنیت، مهم‌ترین خواست جامعه ایران و گفتمان غالب مشروطه‌خواهان در سال‌های پسامشروطه و به‌ویژه بعد از جنگ جهانی اول بود. در چنین شرایطی یعنی هرج‌ومرج ناشی از کاهش توان قدرت مرکزی و ناامنی به‌وجودآمده ناشی از آن، زمینه اجتماعی برای ظهور قدرت جدیدی که این وضع آشفته را سامان دهد، فراهم شد.^{۴۴} گذشته از آن، شرایط جهانی نیز چنین روندی را ایجاب می‌کرد. در این دوره انگلستان و روسیه دو قدرت بزرگ نظام جهانی بودند که با یکدیگر مبارزه و رقابت می‌کردند. به همین دلیل بود که سیاست بریتانیا طی سال‌های ۱۳۰۰ تا ۱۳۰۵ش با قدرت گرفتن رضاخان موافق بود، چرا که او را عامل ثبات در مرزهای هند، عراق و روسیه می‌دانست. از سویی دیگر وجود یک دولت قدرتمند می‌توانست هم با جنبش‌های رادیکال داخلی مقابله کند و هم جلوی پیشروی احتمالی قوای شوروی را بعد از تخلیه کشور از نیروهای انگلیسی بگیرد. این چیزی بود که انگلستان شدید به آن نیاز داشت، در واقع در این دوره هدف انگلستان در ایران، استقرار نظم بود که موازنه بین‌المللی قدرت را برهم نزند، به همین دلیل انگلیسی‌ها دیکتاتوری پهلوی را نزدیک‌ترین شکل حکومت موردنظر خویش در ایران می‌دانستند.^{۴۵} خصوصاً که در پی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷م در روسیه، این خواست برایشان ضروری‌تر شده بود و لذا از تشکیل دولتی قدرتمند در ایران حمایت می‌کردند.

به قدرت رسیدن رضاخان را هم می‌توان یک شکست برای جنبش مشروطه‌خواهی ایران به شمار آورد؛ شکست هم به این دلیل که تحت حاکمیت رضاشاه، اصول مشروطه‌خواهی آشکارا نقض و چهره شوم استبداد و مطلقیت مجدداً نمایان گردید. نهادهای اصلی مشروطیت مانند مجلس به شکل نهادی فرمان‌بردار درآمد، اصل مشارکت مردم و حاکمیت مردمی در سیاست مورد استهزاء قرار گرفت، کمیته

۴۳. عامری، از رضاشاه تا محمد رضا پهلوی، ۱۳۳.

۴۴. کدی، ایران دوره قاجار و برآمدن رضاخان، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، ۱۳.

۴۵. کاتم، ناسیونالیسم در ایران، ترجمه احمد تدین، ۲۴۲.

نظارتی تشکیل نشد، اقداماتی ورای قانون اساسی در انتقال سلطنت انجام گرفت.^{۴۶} با روی کار آمدن رضاشاه، ساختار دولت مشروطه ایران دچار دگرگونی‌های بنیادین شد و به چیرگی نهاد سلطنت بر قوه مجریه و مقننه انجامید. این چیزی بود که با قانون اساسی مشروطه که بیشترین قدرت و اقتدار را به مجلس داده بود و از شاه می‌خواست که تنها سلطنت کند و نه حکومت، در تضاد بود.^{۴۷} بنابراین مطلقه‌گرایی رضاشاهی خلاف آمد ایده کنستیتوسیونل شدن قدرت سیاسی در ایران معاصر بوده است.

۲- فهم نظری دشواره مشروطه‌سازی قدرت سیاسی

۲-۱- چیستی وضعیت استثنا

وضعیت استثنا یکی از مفاهیم مدرن اندیشه و جامعه‌شناسی سیاسی است که در بازخوانی تاریخ اندیشه سیاسی در این تحقیق مورد تأکید قرار گرفته است. این دستگاه نظری تاکنون مورد استفاده عالمان تاریخ و علوم سیاسی در بررسی مسایل ایران قرار نگرفته است. وضعیت استثنایی یعنی شرایطی که فرد حاکم می‌تواند با سنجش زمان، قانون و نظم عمومی را به حالت تعلیق درآورده و نظم و قوانین جدیدی را وضع نماید. به بیان دیگر یعنی شرایطی که حاکم دارای حق انحصاری در قانون است و در باب استثنا تصمیم می‌گیرد. این استثنا به مانند معجزه است که در شرایط استثنا حاکم چگونه می‌تواند معجزه کند. حاکم مسئول تصمیم‌گیری در مورد دوست، دشمن، اعلام جنگ و منطق استثنا است.^{۴۸} در منطق استثنا، حاکم همان کسی است که نظام قانونی، قدرت اعلام وضعیت استثنا و در نتیجه قدرت تعلیق اعتبار خود نظام را بدو اعطا می‌کند. پس حاکم بیرون از نظام قانونی معتبر است و باین حال بدان تعلق دارد. این بدان معناست که حاکم خود را بیرون از قانون جای داده است. وضعیت استثنا همواره از هرج و مرج و آشوب متمایز است. به تعبیر قانونی، همچنان نظم در آن وجود دارد، حتی اگر نظم قانونی نباشد. آگامبن بر آن است که در سیاست معاصر وضعیت استثنا، در معنای شرایط تعلیق قانون، به قاعده بدل شده است. در چنین شرایطی، قانون «دارای نیرو» است، اما درون‌مایه و معنای جوهرین ندارد. در واقع، در وضعیت استثنا نیروی قانون فاقد «اهمیت یا نفوذ» است. این وضعیت استثنایی، قاعده حاکمیت است و حیات برهنه به طور بی‌واسطه حاصل شبکه حاکمیت است. در روزگار ما، حیات برهنه عرصه خشونت‌ی اثربخش و سراسری است.^{۴۹} فعل بنیادین حاکمیت، تولید حیات برهنه به مثابه عنصر سیاسی و اصیل است. در قاموس

۴۶. میلانی، شکل‌گیری انقلاب اسلامی از سلطنت پهلوی تا جمهوری اسلامی، ۸۲.

۴۷. رحمانیان، ایران بین دو کودتا، ۸۸.

۴۸. Schmitt, *The concept of The political*, 26-29.

۴۹. Agamben, *Means without end: Notes on politics*, 113.

آگامبن، انسان نوعی چنین وضعیتی با ارجاع به چهره‌ای حقوقی در روم باستان یعنی «هوموساکر» به معنای انسان قدسی، به تصویر کشیده می‌شود. پیکره هوموساکر معرف وضعیت استثنا است؛ مفهوم رومی هوموساکر به معنی فردی است که جرایم وی از نوع و در حدی نیست که حاکم بتواند او را قربانی کند، اما، درعین حال، قتل او مباح است. هوموساکر موجودی است به حال خود رهاشده. هوموساکر، این انسان مقدس، به منزله «استثنا» از حقوق الهی و عرفی «کنار گذاشته شده» و به حال خود رها شده است. از این منظر، هوموساکر مفهومی است ناظر به حیات در معرض مرگ؛ به‌ویژه مرگ ناشی از خشونت حاکم.^{۵۰} خود حیات یا حیات طبیعی از رهگذر تسلیم شدن به قدرت حاکم، که قدرت بی‌قیدوشرط مرگ است، سیاسی می‌شود. با پیوند حیات برهنه فرد با خشونت عریان حاکمیت، آگامبن بار دیگر پارادوکس وضعیت استثنا را مطرح می‌کند. درحقیقت، رابطه بین قدرت حاکم و حیات برهنه موضوع اساسی وضعیت استثنا در انگاره آگامبن است که در آن «هوموساکر» مفهومی مرکزی است.^{۵۱} فرد هوموساکر نه در درون و نه در بیرون از نظم سیاسی جای می‌گیرد، دقیقاً مشابه وضعیت استثنا که نه متعلق در درون و نه در بیرون نظم حقوقی جایی ندارد.^{۵۲} هراس آگامبن از این است که وضعیت استثنا به‌گونه‌ای جوامع انضباطی بینجامد و آزادی شهروندان فدای مصلحت عمومی شود. نهایتاً او معتقد است که وضعیت استثنا به‌طور روزافزونی رو به آن دارد که به پارادایم اصلی حکومت در سیاست معاصر بدل شود.^{۵۳}

۲-۲- شاخص‌های وضعیت استثنا و مصادیق آن در ایران معاصر

شاخص‌سازی برای سنجش مفاهیم یا سازه‌های مفهومی در تحقیقات اجتماعی بسیار اساسی است. شاخص عموماً بیانگر مفهوم یا سازه پیچیده‌ی واحدی است که از ترکیب چند معرف در یک اندازه مرکب مشترک درست شده است. دلیل کاربرد گسترده شاخص در پژوهش علمی این است که بسیاری از سازه‌های مفهومی مورد تحقیق را نمی‌توان فقط با یک معرف مطالعه کرد. بنابراین با درست کردن شاخص بسیاری از ابعاد متغیری انتزاعی را با رشته‌ای از معرف‌ها که بیانگر تعریف عملیاتی آن‌اند، به‌صورت واحد و یکپارچه بیان کرد.^{۵۴} در این قسمت از بحث، نگارندگان تلاش نموده که مفاهیم مورد نیاز این پژوهش را تعریف کرده و سپس شاخص‌های مربوط به هر مفهوم را مشخص نمایند؛ چرا که تعریف عملیاتی یک متغیر یا سازه مفهومی عبارت از مشخص ساختن و تعریف نمودن آن و تعیین ملاک‌هایی برای رسیدن از

50. Agamben, *Homo Sacer: Sovereign power and bare life*, 115.

۵۱. لمکه، زیست‌سیاست، ترجمه مستانه فرنام، ۸۵.

52. Agamben, *The Open: Man and Animal*, 9.

۵۳. آگامبن، وضعیت استثنایی، ترجمه پویا ایمانی، ۲۰.

۵۴. بیکر، نحوه انجام تحقیقات اجتماعی، ترجمه هوشنگ نایی، ۴۴۷-۴۴۸.

سطح انتزاعی به سطح انضمامی است.

۲-۲-۱- تأکید بر مصلحت دولت

نظریه مصلحت دولت به عنوان یکی از مهم ترین مبانی تکوین دولت مدرن است که در ایتالیای سده شانزدهم پدید آمد و از آنجا به سایر کشورهای اروپا منتقل شد. این نظریه بعد از پیدایش دولت های مشروطه و با نظریه های جدید به ظاهر از بین رفت، اما به نظر می رسد این نظریه در قالب های دیگری به حیات خود ادامه داده است و می توان تداوم این مفهوم را در مفاهیمی مشابه و نزدیک آن مثل حاکمیت و بالانس قدرت دید.^{۵۵} از نگاه وینسنت، نظریه مصلحت دولت ریشه در نظریه حق الهی حکومت نیز دارد و با تکوین دولت مدرن، شهریار به عنوان قانون زنده، با کل دولت مساوی فرض می شود و آنچه در روزگار گذشته اراده خداوند تلقی می شد، در این دوران به اراده شاه و مصلحت دولت تبدیل می شود.^{۵۶} یکی از نکات کلیدی در نظریه مصلحت دولت که با سازه وضعیت استشنا ارتباط می یابد، مفهوم اضطراب یا ضرورت انجام یک عمل است.^{۵۷} بسیاری از مباحث جمهوری های ایتالیای سده شانزدهم به مباحث روم برمی گشت و محققین آن عصر ایتالیا نیز بسیار متأثر از نظریه پردازان روم بودند و این گفته پولیبیوس سیریوس رومی را که «ضرورت یا اضطراب، قانون ندارد» و «اضطراب قانون خودش را وضع می کند» برجسته کردند. به عبارت دیگر، در مواقع ضروری نیازی به تبعیت از قانون نیست. آن ها همچنین این پرسش را مطرح کردند که آیا قانون می تواند پرنس را محدود کند و آیا شخصی می تواند فراتر از قانون باشد؟ به باور آن ها، مسئله اصلی اضطراب بود نه حقوق؛ یعنی ضرورتی که قدرت را فراتر از محدودیت های عرف و سنت اجرا می کند. به گفته یکی از محققین، کارل اشمیت با طرح مسئله وضعیت استشنا، اوج تجسم نظریه ضرورت است و متأثر از همین مسایل است.^{۵۸}

با وجود تأسیس نهادهای مشروطه (مانند مجلس)، نظام پادشاهی مشروطه کم کم از اهداف نخستین خود فاصله گرفت. فشارهای خارجی (روس و انگلیس) و ناتوانی در ایجاد ثبات، نیز زمینه را برای بازتولید الگوی مصلحت محور فراهم کرد. رضاخان با شعار نجات ایران از هرج و مرج قدرت را تسخیر کرد. این اقدام با استناد به ضرورت تاریخی برای ایجاد دولت متمرکز مشروعیت یافت، درحالی که عملاً به تعلیق مشروطه انجامید. این رویداد نمونه ای از تصمیم حاکم در وضعیت استثنایی بود، جایی که حفظ تمامیت

۵۵. مرادخانی، خوانشی حقوقی از انقلاب مشروطه ایران، ۲۵۶.

۵۶. وینسنت، نظریه های دولت، ترجمه حسین بشیریه، ۱۱۲.

۵۷. اسکینر، پیش های علم سیاست، ترجمه فریبرز مجیدی، ۴۰۱.

ارضی و امنیت، فراتر از قانون اساسی مشروطه اولویت یافت. تا جایی که دولتمردان با استناد به هرج و مرج داخلی و تجزیه طلبی، سرکوب نهادهای مردمی را به نام نجات دولت توجیه می‌کردند. سرکوب سیستماتیک این جنبش‌ها نشان‌دهنده تبدیل «ضرورت» به ابزار دائمی حکمرانی بود. تداوم مصلحت دولت نه تنها در ایران پسا مشروطه منسوخ نشد، بلکه در قالب‌های جدیدی تداوم یافت. تجربه ایران نشان می‌دهد مصلحت دولت به مثابه ضرورت حفظ حکومت، همواره بر حقوق و آزادی‌ها اولویت می‌یابد. این تحلیل نشان می‌دهد که وضعیت استثنایی به روایت آگامبن، نه استثنا که قاعده حکمرانی در دولت‌های مدرن شده است، بلکه ایران پسا مشروطه نمونه‌ای بارز از این پارادوکس است: دولتی که محصول انقلابی قانون‌محور بود، خود به ابزاری برای تعلیق قانون تبدیل شد.

۲-۲-۲- تأکید بر دولت امنیت

اگر اهمیت فرایند وضعیت استثنایی در حیات سیاسی غرب را در متن تحول ریشه‌ای الگوی دولت قرار ندهیم نمی‌توانیم مسئله تمام‌عیار آن را درک کنیم. امروزه وضعیت اضطراری یا استثنایی در فرایندی قرار دارد که در کار تبدیل دموکراسی‌های غربی به آن چیزی است که باید از هم اکنون «دولت امنیت» نامید. بنابراین یکی از مهم‌ترین شاخصه‌های وضعیت استثنایی تأکید بر دولت امنیت است و این دولت نه دولت قانون است و نه آنچه فوکو جوامع انضباطی می‌نامید. این نوع دولت دارای سه ویژگی: ۱. حفظ وضعیت ترس فراگیر؛ ۲. سیاست‌زدایی شهروندان؛ ۳. دست شستن از هرگونه قطعیت قانونی است.^{۵۹}

در تاریخ پسا مشروطه ایران، به‌ویژه در دوره‌های تمرکز قدرت و مواجهه با بحران‌های داخلی و خارجی، شاهد ظهور الگویی مشابه «دولت امنیت» هستیم. نهادهای امنیتی و نظامی (اعم از رسمی یا موازی) نقش محوری یافته، با ایجاد فضای ترس و سرکوب، مشارکت سیاسی مستقل شهروندان را به حداقل رسانده (سیاست‌زدایی)، و قوانین عادی و حتی قانون اساسی در عمل به نفع «امنیت» و حفظ وضع موجود تعلیق یا تفسیرهای خاص شده‌اند. این روندها، که با شدت و ضعف و در بسترهای ایدئولوژیک مختلف (ملی‌گرایی آمرانه، سلطنت مطلقه) ظاهر شده‌اند، نشان‌دهنده کاربرد مداوم «وضعیت استثنایی» به مثابه یک تکنیک حکمرانی برای تثبیت قدرت و مدیریت جامعه در ایران معاصر است. فهم این تحولات بدون توجه به این منطق درونی دولت‌سازی و استفاده از وضعیت استثنایی، ناقص خواهد بود.

۲-۲-۳- قانون فاقد محتوا

در وضعیت استثنا قانون فاقد محتوا است. قانون در وضعیت استثنا در حالت مجرا بودن بدون محتوا قرار

۵۹. آگامبن، وضعیت استثنایی، ترجمه پویا ایمانی، ۱۴-۱۷.

دارد. یعنی «قانون تا آنجا معتبر است که هیچ دستوری نمی‌دهد و تحقق‌ناپذیر یا غیرقابل اجرا شده است».^{۶۰} در این موقعیت قانون، محتوای مشخص و انضمامی ندارد، مبهم و بدون حدودمرز باقی می‌ماند؛ قانون در این صورت، فقط شاکله یا صورت انتزاعی است. در نهایت قانون در چنین حالتی، که نه محتوای مثبت دارد و نه منفی، و درعین حال در همین تهی بودنش حیات را ادغام می‌نماید، بیانگر خود زندگی نیز هست. زندگی نیز در وضعیت استثنا هیچ محتوایی ندارد؛ زیرا از هر محتوایی عاری می‌شود، اما درعین حال، زنده است و باقی می‌ماند. فقدان محتوا، نقطه‌ای مشترک میان زندگی و قانون در وضعیت استثنا است. به همین جهت، آگامبن به تأسی از بنیامین معتقد است در وضعیت استثنا قانون و زندگی یکی است؛ چرا که در این حالت، هر دو هر محتوایی را از دست داده و تاحدودی غیرقابل تشخیص می‌گردند. یعنی قانون و زندگی هم‌سطح می‌گردند، دیگر استعلای قانون از حیات امکان نمی‌یابد.^{۶۱}

از دیدگاه آگامبن با الهام از والتر بنیامین، و تطبیق آن با تاریخ ایران در عصر پسامشروطه، مصادیق متعددی را می‌توان شناسایی کرد که در آن‌ها حاکمیت با تعلیق قانون، خود را به‌عنوان منبع اصلی قدرت تثبیت کرده و مرز میان قانون و زندگی مبهم می‌شود. در این وضعیت، قانون به شکلی «تهی» یا «فاقد محتوای انضمامی» درمی‌آید، اما همچنان به حیات خود ادامه می‌دهد. مهم‌ترین مصادیق در ایران معاصر عبارتند از:

- ۱- انحلال مجلس و حکومت نظامی: پس از کودتای ۱۲۹۹ش، رضاشاه بارها با اعلام حکومت نظامی یا انحلال مجلس (مثلاً در ۱۳۰۴ش)، قانون اساسی مشروطه را عملاً تعلیق کرد. قوانین در عمل تابع اراده فردی شدند و نهادهای قانونی (مانند مجلس) به ظاهری بی‌محتوا تبدیل شدند.
- ۲- دادگاه‌های نظامی موازی: ایجاد محاکم نظامی خارج از چارچوب قضایی عادی (مانند محاکمه مخالفان سیاسی) نمونه‌ای از قانون تهی بود که در آن، محتوای قانونی جای خود را به اراده حاکم سپرد.
- ۳- شعار قانون در فقدان قانونمندی: دولت پهلوی اول با شعارهای نظم و قانون‌خواهی، اقدامات فراقانونی (مانند سرکوب عشایر، کشف حجاب اجباری) را توجیه می‌کرد. این تناقض، عینیت‌بخش وضعیت استثنا بود. در ایران پسامشروطه، وضعیت استثنا به شکلی ساختاری و مکرر بازتولید شده است. حاکمیت با تعلیق موقت قانون (به بهانه‌هایی مانند «امنیت ملی»، «پیشرفت» یا «نوسازی»)، عملاً مرز میان قانون و زندگی را محو کرده و به گفته آگامبن، زندگی را به حیات برهنه (زندگی فاقد حمایت‌های قانونی) تبدیل نموده است.

۶۰. میلز، فلسفه آگامبن، ترجمه پویا ایمانی، ۹۹.

۶۱. میلز، فلسفه آگامبن، ترجمه پویا ایمانی، ۱۰۰.

۲-۴-۲- یوستیتیوم (تعليق)

اصلی‌ترین ابزار در چگونگی ایجاد وضعیت استثنا برای مواجهه با حیات سیاسی، تعليق قانون است. آگامبن نیز برای تأکید بر اهمیت حقوقی-سیاسی وضعیت استثنا با رجوع به تاریخ، نهاد رومی یوستیتیوم در عهد باستان را به‌مثابه کهن‌الگوی وضعیت استثنا مطرح می‌کند. این واژه به معنای وقفه و یا تعليق در قانون است و ریشه تاریخی آن به اعلام وضعیت بحرانی از سوی سنا برمی‌گردد. یوستیتیوم درواقع دال بر مواردی است که تحت شرایط استثنایی و فوق‌العاده، قیدوبندهایی که قانون بر عمل صاحب‌منصبان اجرایی تحمیل می‌کند، موقتاً برچیده می‌شود.^{۶۲} بر همین اساس آگامبن مدعی می‌شود برخلاف دوران حکومت‌های مطلقه که پادشاه قانون را نسخ و دستگاه قانونگذار را منحل می‌ساخت، در دوران مدرن، وضعیت استثنا چنین کارویژه‌ای را با تعليق قانون ایجاد می‌کند. بحران را، چه که از طریق مخالفت، خشونت و یا حتی کسانی که دارای نفوذ بیش از حد هستند به وجود آمده باشد، قدرت حاکم با تعليق قانون پاسخ می‌دهد. زیرا آنچه که در خطر است؛ آنچه که همیشه در خطر است و تا زمان بحران پنهان می‌ماند، ارتباط مشروطی است که حق حاکمیت و حکومت را به هم متصل می‌سازد و قوانین را به وسیله قلمرویی که در آن اعمال قدرت می‌کند و حکومت به اطاعت از آن قوانین بستگی دارد، ایجاد می‌نماید. هنگامی که این «چارچوب زندگی» چه به‌وسیله قتل حاکم، نارضایتی عمومی، بی‌ثباتی اقتصادی و یا نفوذ اجتماعی قوی مختل می‌شود، حاکمیت در خطر از دست دادن قدرت خود قرار می‌گیرد. زیرا که پیوند میان قدرت و قلمرو در خطر نابودی است. هر زمان که این پیوند در معرض شک و تردید قرار گیرد، بخشی از قانون و یا تمام آن به حالت تعليق درخواهد آمد.^{۶۳}

ایران پسامشروطه، صحنه تثبیت وضعیت استثنا به‌مثابه قاعده حکمرانی است: حکومت از طریق اضطراب (بحران‌های سیاسی، اقتصادی، امنیتی) به ابزاری برای تعليق دائم قانون تبدیل شده است. قانون اساسی که در آن متن قانونی با مفاهیمی مانند «سلطنت مطلقه» و «شرایط حساس»، پارادوکس حاکمیت آگامبن را نهادینه می‌کند: حاکم هم درون و هم بیرون قانون است. از سوی دیگر زیست‌سیاست به‌مثابه سلطه و تعليق قانون، بدن شهروندان (به‌ویژه گروه‌های حاشیه‌ای) را به عرصه اعمال خشونت مستقیم تبدیل می‌کند. این مصادیق نشان می‌دهد که یوستیتیوم در ایران نه یک استثنا، بلکه الگوی پایدار حکمرانی است؛ همان‌گونه که آگامبن هشدار می‌دهد: «وضعیت استثنا امروز به پارادایم مسلط حکومت در سیاست جهانی بدل شده است».

۶۲. آگامبن، وضعیت استثنایی، ترجمه پویا ایمانی، ۹۴.

63. Calarco & Decaroli, Giorgio Agamben, *Sovereignty and life*, 41.

۲-۵- اقتدار نامحدود

مشخصه ویژه وضعیت استثنا، اقتدار نامحدود است که به معنای تعلیق کامل نظم موجود است. در چنین شرایطی است که دولت می ماند و قانون کاملاً تعلیق می گردد و به محاق می رود. در آثار اشمیت حالت استثنا شامل همه گونه اغتشاش و ناآرامی سیاسی و اقتصادی جدی است که مهار آن مستلزم دست زدن به اقدامات فوق العاده است. اشمیت متأثر از تجارب رخ داده در دوران پس از جنگ جهانی اول و بر اساس نوعی ادراک واقع گرا، اقتدار را بنیان و موجد قانون می داند نه حقیقت. بنابراین سیاست چیزی نیست مگر تصمیم مقتدرانه فرد حاکم در وضعیت استثنا و کنش ترسیم یک مرز در فضای استثنایی برخاسته از تعلیق هرگونه قانون به قصد مشخص کردن قلمرو حاکمیت و ایجاد تمایز بین دوست و دشمن. از این منظر، با توجه به ذاتی بودن منازعه و بروز وضعیت اضطرار ناپایداری در سیاست، ضرورت تشخیص وضعیت استثنا برای جلوگیری از به هم ریختگی قواعد حقوقی و هنگامی که نظام قانونی پاسخی برای حل این وضعیت ندارد، حیاتی است. زیرا «تصمیم در باب استثنا تصمیم به معنای درست کلمه است؛ به این دلیل که یک قاعده کلی، که قاعده معمولی قانونی ارائه می دهد، هرگز نمی تواند دربرگیرنده کل یک استثنا باشد. بنابراین نمی توان این تصمیم را که استثنای واقعی وجود دارد کاملاً از این هنجار و قاعده استخراج کرد».^{۶۴} وضعیت استثنا رابطه ای بنیادی اما پنهان را بین قانون و غیاب آن بنا می نهد. این وضعیت، یک خلاء است و این فضای تهی به نظام حقوقی شکل می دهد. وضعیت استثنا چیزی همچون یک مثال است، امری نمونه و از نظر تاریخ پدیده ای یگانه، همان طور که «زندان سراسرین» برای فوکو یک استثنا بود.^{۶۵}

ایران دوره پسمامشروطه مصداق بارز این نظریه است. رضاشاه با بهره گیری از آشفتگی های ناشی از ناکامی های مشروطه، وضعیت استثنایی را ایجاد کرد و با تعلیق قانون اساسی مشروطه، پایه های حکومت مطلقه خود را بنا نهاد. پس از انقلاب مشروطه، ایران با بحران های متعدد مواجه شد: ناتوانی مجلس در مهار آشوب های محلی، شورش های عشایری، مداخله خارجی (روس و انگلیس) و اختلافات داخلی میان مشروطه خواهان و مشروعه طلبان. این شرایط به تعلیق عملی قانون اساسی منجر شد و فضای خلاء قدرت ایجاد کرد. از سوی دیگر اختلافات میان نخبگان سیاسی و روحانیون درباره تفسیر قانون مشروطه، مشروعیت نظام را تضعیف کرد. این وضعیت، زمینه را برای ظهور یک تصمیم گیر مقتدر فراهم نمود که اشمیت آن را شرط خروج از بحران می داند. فوکو زندان سراسرین بنّام را نمادی از جامعه ای می داند که در آن نظارت دائمی جایگزین قوانین شفاف می شود. رضاشاه با ایجاد نهادهایی مانند پلیس سیاسی و سازمان

۶۴. اشمیت، مفهوم امر سیاسی، ترجمه سهیل صفاری، ۴۹.

۶۵. نظری، «بازخوانی انتقادی مفهوم امر سیاسی در نظریه کارل اشمیت»، ۱۰۰۵.

پرورش افکار، شهروندان را تحت مراقبت دائم قرار داد. این نهادها با القای ترس از نظارت، اطاعت خودکار را جایگزین حقوق مدنی کردند. تجربه ایران در عصر رضاشاه نشان می‌دهد که وضعیت استثنا نه یک انحراف موقت، بلکه پارادایم بنیادین حکومت‌های مطلقه است. رضاشاه با استفاده از بحران‌های پسمشروطه، خود را به‌عنوان تصمیم‌گیر نهایی تثبیت کرد و با تعلیق قانون اساسی، فضایی ایجاد نمود که در آن؛ اولاً اقتدار فردی جایگزین حاکمیت قانون شد. ثانیاً نهادهای مدرن (ارتش، دادگستری، آموزش) به ابزارهای انقیاد شهروندان تبدیل گردیدند. ثالثاً خشونت سیاسی در پوشش امنیت ملی و پیشرفت توجیه می‌شد. این تحلیل، هشدار آگامین را تأیید می‌کند که «حاکم کسی است که درباره وضعیت استثنا تصمیم می‌گیرد»؛ تصمیمی که می‌تواند دموکراسی را به استبداد تبدیل کند.

۲-۲-۶- وجود نظم غیرحقوقی در جامعه

وضعیت استثنا هنگامی مطرح می‌گردد که در یک کشور، اداره امور بر اساس قانون اساسی و شناسایی حداقل حقوق و آزادی‌های فردی صورت می‌گیرد، ولی به جهات مختلف امنیتی، نظامی، سیاسی، یا حوادث طبیعی، اداره امور بر اساس قانون اساسی و یا با رعایت تمام یا قسمتی از آزادی‌های شناخته شده ممکن نیست (یا حداقل ادعا می‌گردد ممکن نیست). در این صورت برای بقای کشور و نظام سیاسی و همچنین امکان حفظ پایدار حقوق و آزادی‌های شناخته شده، دولت خود را مجبور به تعطیل موقتی آزادی‌ها می‌بیند. در اینجا است که فرد یا نهادی در خارج از حوزه قانون بلکه فراتر از قانون قرار گرفته، خود قانون و فرمانروا می‌گردد. اصول و نهادهای مربوط به تفکیک و توزیع قوا به کناری نهاده می‌شوند و قوا به‌ویژه قوه مقننه و مجریه و حتی قوه قضاییه در او تجمیع می‌شوند تا او بتواند معضلی را که از طریق عادی و حقوقی و در چارچوب نهادهای تعریف شده قابل حل نیست، حل کند و نظام حقوقی برپا نماید. همان طور که در نظام حقوقی داخلی خلاء قانونی داریم ولی خلاء حقوقی نداریم، حالت ضرورت و اضطرار نیز یک خلاء در حقوق عمومی است که قدرت اصلی حکومت آن را جاری می‌کند. اما وضعیت استثنا با آنارشیزم و هرج و مرج متفاوت است؛ زیرا در وضعیت استثنا نظم وجود دارد ولی این نظم حقوقی نیست بلکه دستوری و انتظامی است. فرمان و دستورالعمل اجرایی جانشین قانون و به عبارت فنی در «حکم قانون» و استنباط عمل و تقنین عمل می‌گردد تا نقش اجرایی محقق شود.^{۶۶}

تحلیل وضعیت استثنا در ایران پسمشروطه و دوره رضاشاه نشان می‌دهد که نظریه وضعیت استثنا، ابزاری قدرتمند برای تحلیل دوران گذار از مشروطه به سلطنت پهلوی و حکومت رضاشاه است. این دوره

دقیقاً مصداقی است از شرایطی که در آن:

۱. چارچوب قانونی موجود (مشروطه) ناکارآمد یا معطل شده: ساختارهای مشروطه پس از فترت طولانی مجلس و بی‌ثباتی‌های پس از جنگ جهانی اول، عملاً قادر به اداره کشور نبودند.
۲. تهدیدات متعدد وجود داشت: فروپاشی دولت مرکزی، هرج و مرج قبیله‌ای و منطقه‌ای، شورش‌ها (مثل جنبش جنگل، خیابانی، کلنل پسیان)، مداخلات خارجی (روس و انگلیس)، ورشکستگی مالی و ناامنی گسترده.

۳. نیاز به نجات کشور توجیه‌کننده اقدامات فوق‌العاده بود: شعار اصلی کودتای ۱۲۹۹ ش و حامیان رضاخان، برقراری نظم و امنیت، احیای تمامیت ارضی و خلاصی از آشفتگی بود که با گفتمان وضعیت استثنا همخوانی کامل داشت. بنابراین دوره رضاشاه آنارشی نبود؛ بلکه یک «نظم دستوری و انتظامی» بسیار قوی (و غالباً خشن) جایگزین نظم حقوقی ضعیف و ناکارآمد مشروطه شد. رضاشاه خود را به‌عنوان نیروی «فراقانونی» که برای نجات قانون و کشور آمده بود، معرفی می‌کرد. اصلاحات او هرچند در برخی زمینه‌ها پیشرفت ایجاد کرد، اما به بهای تعلیق قانون اساسی مشروطه، سرکوب آزادی‌ها، حذف مخالفان و استقرار یک دیکتاتوری فردی تمام‌عیار انجام شد. در نتیجه، دوران پسامشروطه و به‌ویژه صعود رضاشاه به قدرت و سال‌های اولیه حکومتش، مصداق بارز وضعیت استثنا است.

۲-۷-۲- حیات برهنه و زندگی شادمانه

آگامبن چهار شکل زندگی را از هم متمایز می‌سازد که هر کدام آن‌ها ویژگی ماهوی خود را دارد: «زونه یا حیات بیولوژیک و طبیعی، بیوس یا حیات سیاسی و مدنی، حیات برهنه... و بالاخره «شکل-زندگی» تازه‌ای که بعضاً با عنوان «زندگی شادمانه» یا سعادت‌مندانده از آن یاد می‌شود».^{۶۷} حیات طبیعی، عاری از هر نوع محتوای مدنی و سیاسی است و به همین دلیل بر زندگی حیوانی محض استوار است. بیوس یا حیات سیاسی، برعکس حیات طبیعی، با سیاست و مدنیت معنا پیدا می‌کند. این مسئله که چگونه بیوس □ و زونه تحقق می‌یابد و حیات طبیعی با حیات سیاسی یکی می‌شود و هر دو در قلمرو واحد قرار بگیرد، مسئله‌ای است که حیات برهنه را پدید آورده است. پس حیات برهنه از این جهت که عملاً هیچ محتوای سیاسی‌ای ندارد با زونه یکی می‌شود. حیات برهنه نه بانوس است که ضامن بر کیفیت زندگی است و نه زونه که زندگی طبیعی است. بلکه حیات برهنه ساخته قدرت حاکم و بر پایه عدم تشخیص است که در این مفهوم تفسیری میان زونه و بانوس از آن ممکن می‌شود. حیاتی برهنه که جامه وضعیت سیاسی از آن بدر شده و

۶۷. میلز، فلسفه آگامبن، ترجمه پویا ایمانی، ۱۰۹.

با این حال هیچ نوعی از زندگی سیاسی تر از حیات برهنه نیست؛ زیرا که این زندگی از طریق قرار گرفتن مطلق در معرض مرگ به محاسبات سیاست و قدرت دولت (حاکمیت) وارد می‌شود. حیات برهنه، گونه سیاسی شده زندگی طبیعی است و وضعیت استثنا مکان و شرایطی است که در آن بیوپولتیک و قدرت حاکم با نتایجی مرگ‌بار همراه می‌شود.^{۶۸}

سازوکار حیات برهنه در عصر رضاشاه که در آن وضعیت استثنایی به مثابه قاعده حکمرانی عمل می‌کند شامل موارد زیر است:

- ۱- انحلال مجلس (۱۹۲۵م) و تاج‌گذاری بدون پایه‌های قانونی: تعلیق قانون اساسی مشروطه برای ایجاد نظم نوین؛
- ۲- تشکیل دادگاه‌های نظامی فوق‌العاده: محاکمه مخالفان بدون ضمانت‌های قانونی مشروطه (مثل پرونده شیخ خزعل)؛

۳- منطبق حذف ادغامی: قانون مشروطه صوراً پابرجا بود، اما با اعلام ضرورت ملی تعلیق می‌شد. تجربه ایران عصر رضاشاه نشان می‌دهد که دولت مطلقه با شعار نجات ایران حیات برهنه را عمومی‌سازی کرد و هرچه پروژه نوسازی پیش‌تر رفت، زیست‌سیاست خشن‌تر شد و زیست‌سیاست مدرنیزاسیون، حیات برهنه را به قاعده تبدیل کرد. بنابراین دولت مدرن با ادعای حمایت از زندگی، آن را به قلمرو مرگ کشاند. راه‌هایی نه بازگشت به گذشته که ساختن اجتماع آینده است؛ جامعه‌ای مبتنی بر اشتراک تکنیکی‌ها بدون قربانی کردن هیچ هوموساکری در پای بت‌های دولت مدرن. این همان زندگی شادمانه است که از دل ویرانه‌های حیات برهنه سر بر می‌آورد. برنامه‌های نوسازی رضاشاه (مانند بهداشت عمومی و آموزش) ظاهراً برای «حفاظت از زندگی» طراحی شده بودند، اما در عمل ابزاری برای کنترل بدن‌ها و حذف گروه‌های ناخواسته بودند. قوانینی مانند مجازات اخلال‌گران در امنیت کشور، خشونت دولتی را مشروع و نامرئی می‌کرد. این قوانین، شهروندان را به وضعیت هوموساکر فرو می‌کاست. دوره رضاشاه نمونه‌ای بارز از تبدیل وضعیت استثنا به قاعده است. سیاست‌های او نشان می‌دهد چگونه «حیات برهنه» در پروژه‌های مدرنیته (امنیت، توسعه، ملی‌سازی) محو می‌شود. این دوره ثابت می‌کند که هوموساکر محصول اجتناب‌ناپذیر حاکمیت مطلقه مدرن است، حتی در بسترهای غیرغربی مانند ایران. به قول آگامبن «جامعه‌ای که شبیه اردوگاه عمل کند، از انسان‌های خود قربانی می‌سازد». این تحلیل نه تنها برای فهم تاریخ ایران، بلکه برای نقد سیاست‌های معاصر در جهان نیز حیاتی است.

۲-۲-۸- هوموساکر (انسان مقدس)

آگامبن انسان وضعیت استثنا را با ارجاع به چهره‌ای حقوقی در روم باستان یعنی «هوموساکر» به معنای انسان قدسی، به تصویر می‌کشد. هوموساکر کلمه‌ای است که از یک رساله حقوقی فراموش شده نوشته پومپئوس فستوس، لغت‌شناس رومی، گرفته شده است. در آنجا، این واژه برای اشاره به کسانی به کار رفته که در سال‌های اولیه امپراطوری به مرگ محکوم شده بودند، اما کشتن آن‌ها نه انجام قربانی تلقی می‌شد و نه ارتکاب به قتل. کسی که هوموساکر را می‌کشد، گرفتار مجازات حقوقی‌ای نمی‌شود و بدین لحاظ، زندگی هوموساکر به شکلی نامحدود در معرض «قدرت نامشروط مرگ» قرار دارد. بنا بر منطق وضعیت استثنا، قلمرو حاکمیت، قلمرویی است که در آن، کشتن، نه ارتکاب به قتل در نظر گرفته می‌شود و نه تجلیل قربانی در آن مجاز است.^{۷۰} بدین ترتیب، بنا بر منطق وضعیت استثنا، زندگی به میدان تصمیم حاکمیت تبدیل می‌شود و نه تنها حاکم و جرم، ماهیتی استثنائی پیدا می‌کنند، بلکه خود شهروندان نیز در موقعیتی استثنائی گرفتار می‌آیند. در این موقعیت استثنائی، «حاکم کسی است که در نسبت با او، تمام انسان‌ها به صورت بالقوه هوموساکر هستند و هوموساکر کسی است که در نسبت با او، همه افراد همچون حاکم عمل می‌کنند».^{۷۱} در اینجا قدرت بدون هیچ واسطه‌ای در برابر حیات محض قرار می‌گیرد و آن هنگام گشوده می‌شود که وضعیت استثنا به قاعده تبدیل می‌شود.^{۷۲}

سازوکارهای حاکمیت استثنائی دوران رضاشاه عبارتند از: الف) سرکوب عشایر و ایلات: عملیات نظامی علیه عشایر (مانند لرها و بختیاری‌ها) تحت عنوان «ایجاد امنیت»، مصداق بارز تبدیل انسان‌ها به هوموساکر بود. کشته‌شدگان این درگیری‌ها نه «شهید» محسوب می‌شدند و نه قاتلان‌شان مجازات می‌شدند. ب) سیاست کشف حجاب: زنان مقاومت‌کننده در برابر اجباری‌سازی بی‌حجابی، به دشمنان تجدد تبدیل شدند. بازداشت، شکنجه و حذف فیزیکی آنان خارج از چارچوب حقوقی صورت گرفت و مشروعیت «امنیت ملی» یافت. ج) حذف روشنفکران و روحانیون: اعدام یا تبعید چهره‌هایی مانند میرزاده عشقی و سیدحسن مدرس، بدون محاکمه عادلانه، نشان‌دهنده قدرت حاکمیت بر تعریف «مرزهای حیات» بود. مصادیق هوموساکر در ایران عصر رضاشاه نیز عبارتند از: الف) زندانیان سیاسی: زندان‌های مخوفی مانند قزل‌قلعه و کهریزک، محل نگهداری مخالفان بدون محاکمه بودند. مرگ زندانیان در این مکان‌ها نه «قتل» محسوب می‌شد و نه مسئولان پاسخگو بودند. این فضاها دقیقاً اردوگاه‌های

۷۰. کیان‌پور، «وقتی قاعده وضعیت استثنائی است»، ۵۴.

۷۱. Agamben, *Homo Sacer: Sovereign power and bare life*, 84.

۷۲. Agamben, *Homo Sacer: Sovereign power and bare life*, 168-169.

آگامینی بودند. ب) عشایر کوچ‌رو: سیاست تخته‌قاپو منجر به قحطی و مرگ هزاران نفر شد. دولت این مرگ‌ها را پیامد طبیعی مدرنیزه‌سازی می‌خواند و مسئولیتی نمی‌پذیرفت. عشایر به موجوداتی تبدیل شدند که می‌شد کشت، اما قربانی نشدند. ج) کارگران پروژه‌های زیربنایی: در پروژه‌هایی مانند راه‌آهن سراسری، مرگ کارگران بر اثر شرایط غیرانسانی امری عادی تلقی می‌شد. دولت با توجیه خدمت به پیشرفت کشور، این قربانیان را خارج از حوزه حقوق کار قرار می‌داد.

۲-۲-۹-خشونت عریان

وضعیت استثنا، فضایی است که او می‌کوشد ایده بنیامینی خشونت ناب را به انقیاد آن درآورد و این‌گونه آنومی را در پیکر نوموس بگنجاند. به باور اشمیت خشونت ناب یعنی خشونتی مطلقاً بیرون از قانون نمی‌تواند وجود داشته باشد، چون در وضعیت استثنا، خشونت دقیقاً در نتیجه حذف و بیرون گذاشته شدن از قانون، در قانون گنجانده می‌شود. به عبارت دیگر وضعیت استثنا، ترفندی است که اشمیت به کمک آن به بحث بنیامینی بر وجود نوعی کنش انسانی مطلقاً آنومیک پاسخ می‌دهد.^{۷۲} در گفتمان الهیات سیاسی اشمیتی «حاکم با خداوند یکی است و دقیقاً همان جایگاهی را در دولت اشغال می‌کند که در کائنات به خدای نظام دکارتی اختصاص دارد».^{۷۳} از دیگر سواشمیت تأکید می‌کند که حاکم به قلمروی هنجاری نظام حقوقی تعلق دارد و مصرّ است که در هر صورت، پیوند میان وضعیت استثنا و نظام قانونی را حفظ کرده و با تفکیک وضعیت استثنا از آنارشی و آشوب، آن را در بافت و زمینه‌ای حقوقی مطرح نماید.^{۷۴} به تعبیر دیگر این بازتعریف اساسی کارکرد حاکم مستلزم موقعیت متفاوت وضعیت استثناست. در این تعریف جدید، وضعیت استثنا دیگر آستانه‌ای نیست که مفصل‌بندی درون و بیرون یا آنومی و بافت حقوقی را به موجب قانونی تضمین کند که در تعلیقش به قوت خود باقی است، بلکه عبارت است از یک منطقه مطلقاً تعیین‌ناپذیر مابین آنومی و قانونی که در آن قلمرو مخلوقات و نظام حقوقی در فاجعه‌ای یکه گرفتارند.^{۷۵} خشونتی که وسیله وضع قانون باشد، هرگز رابطه خود را با قانون نمی‌گسلد و نتیجتاً قانون را مثابه قدرت استمرار می‌بخشد که از همین رو ضرورتاً در پیوند و بستگی نزدیک با آن می‌ماند؛ حال آنکه خشونت ناب رشته پیوند بین قانون و خشونت را افشا می‌کند و از هم می‌گسلد و در نتیجه دست آخر می‌تواند نه در مقام خشونتی که اداره یا اجرا می‌کند بل به منزله خشونتی ظاهر شود که صرفاً عمل می‌کند یا

۷۲. آگامین، وضعیت استثنایی، ترجمه پویا ایمانی، ۱۰۸.

73. Schmitt, *The concept of The political*, 43.

۷۴. کیان‌پور، «وقتی قاعده وضعیت استثنایی است»، ۵۰.

۷۵. آگامین، وضعیت استثنایی، ترجمه پویا ایمانی، ۱۱۳.

آشکار می‌سازد.

پس از انقلاب مشروطه، ایران به نمونه بارزی از دولت شکست‌خورده تبدیل شد. ناتوانی مجلس در کنترل اوضاع، هرج‌ومرج منطقه‌ای، و اشغال ایران توسط نیروهای روس و انگلیس طی جنگ جهانی اول، قحطی بزرگ ۱۲۹۶-۱۲۹۸ ش با ۲۵-۴۰٪ تلفات جمعیت، شیوع بیماری‌های واگیر و فروپاشی اقتصاد، ناتوانی ساختاری قانون اساسی مشروطه که مطابق اصل ۲۸ قانون اساسی، وزیران را تنها در برابر شاه مسئول می‌دانست، نه مجلس. این خلأ، مشروعیت شاه (احمدشاه قاجار) را بی‌اعتبار کرد و راه را برای وضعیت استثنا هموار نمود. کاربست نظریه آگامبن در تحلیل عصر رضاشاه نشان می‌دهد که «وضعیت استثنا» در ایران پسامشروطه، پارادوکسی بنیادین بود؛ چرا که از یک‌سو، رضاشاه با تعلیق مشروطیت و استفاده از خشونت ناب، دولت متمرکز و نهادهای مدرن (ارتش، دانشگاه، راه‌آهن) را ساخت که ایران را از فروپاشی نجات داد. از سوی دیگر، این فرایند، جامعه را به «جسم بی‌جان» تبدیل کرد که با سقوط حاکم (۱۳۲۰ ش)، ساختار سیاسی‌اش فروپاشید. این دوگانگی، تصدیق نظریه آگامبن است؛ وضعیت استثنا، خشونت را در قانون می‌گنجانند تا نظم ایجاد کند، اما این نظم، موجودیتی شکننده و وابسته به شخص حاکم باقی می‌ماند.

۲-۱۰- بر ساختن دگری سیاسی

اهمیت دگرسازی به حدی است که صاحب‌نظران این عرصه می‌گویند در شرایط فقدان رابطه غیریت با سایر گفتمان‌ها به طور واقعی، باید آن را به صورت جعلی ساخت؛ زیرا وجود چنین رابطه‌ای موجب انسجام هویتی درون گفتمان می‌شود. یعنی به یمن وجود یک دشمن و غیر، عناصر متفرق گفتمان حول‌محور واحدی گرد هم می‌آیند. در نتیجه هر گفتمان لاجرم باید دشمن بسازد یا آن را بزرگ و برجسته نماید تا به عنوان دگری سیاسی قابل طرح باشد. جوهر امر سیاسی در بستر یک ستیزه‌گری (دشمن) عینی نهفته است و حتی اگر در جایی که آگاهی از وضع اضطراری به کل از دست رفته است، هنوز در زبان عمومی - از طریق مفاهیم، تصاویر و واژگان مجادله‌انگیز سیاسی - متجلی است. دشمن در این تعبیر، یک دیگری یا یک غریبه و به لحاظ وجودی چیزی متفاوت و بیگانه و بیانگر تمایز آنتاگونیستی است که به رغم امکان مبادله با آن، در موارد اضطراری منازعه با آن ممکن است. البته هنگامی که جنگ آغاز می‌شود، امر سیاسی نه در خود جنگ، بلکه در مرجعیت تصمیم‌گیری و ارزیابی دقیق شیوه رفتار ممکن، اعلام جنگ و توانایی تفکیک دشمن و دوست و آمادگی برای مردن و کشتن بی‌درنگ دشمنان و در شکل حکم مرگ و زندگی

محموریت دارد.^{۷۶}

تحلیل کارکرد دگرسازی و ساختن دشمن در ایران عصر رضاشاه بر اساس مفاهیم مطرح‌شده، با مصادیق تاریخی روشن همراه است. رضاشاه در مسیر ایجاد دولت-ملت متمرکز و مدرن، به‌شدت از این مکانیسم برای انسجام‌بخشی به گفتمان حاکم و توجیه سیاست‌های خود استفاده کرد:

۱. غیریت‌سازی درونی: سرکوب مخالفان (اقوام و عشایر، نهادهای مذهبی، سیاستمداران قدیم قجری به‌عنوان دشمنان پیشرفت).

۲. غیریت‌سازی بیرونی: استعمار (بریتانیا و روسیه) به‌عنوان «تهدید وجودی» و رقابت منطقه‌ای با ترکیه و افغانستان.

۳. غیریت‌سازی ایدئولوژیک: گذشته تاریخی (دوره قاجار) به‌مثابه «دیگری منفی» و اسلام شیعی به‌عنوان عاملی بیگانه.

۴. ساخت دشمن برای توجیه اقتدارگرایی مثل سرکوب مطبوعات و احزاب و شایعه‌پردازی با انتشار اخبار ساختگی درباره «توطئه‌های خارجی» یا «شورش داخلی»، فضای اضطرابی دائمی ایجاد می‌کرد تا اقدامات سرکوبگرانه را توجیه کند.

۵. تجلی گفتمان دشمن‌ساز در زبان (واژگانی مانند «وطن‌فروش»، «مرتجع»، «عامل بیگانه»، «اشرار» و «اوباش» در گفتمان دولتی) و نمادها مانند معماری (مقایسه کاخ‌های قاجار با بناهای عظیم پهلوی)، تغییر لباس (کلاه پهلوی به‌جای عمامه و کلاه‌فرهنگی)، و تاریخ‌نگاری رسمی (تأکید بر شکست‌های قاجار).

بنابراین رضاشاه با مصنوعی‌سازی رابطه غیریت، یک گفتمان سیاسی متمرکز ساخت که در آن «دشمن» (اعم از داخلی: عشایر، روحانیون، قاجاریان/خارجی: استعمار/ مفهومی: گذشته اسلامی و قجری) کارکرد هویت‌ساز داشت. این دشمن‌تراشی اولاً وحدت ملی مبتنی بر ناسیونالیسم باستان‌گرا را جایگزین وفاداری‌های محلی و مذهبی کرد. ثانیاً هر اقدام سرکوبگرانه را با ارجاع به وضعیت اضطرابی (تهدید دشمن) توجیه نمود. ثالثاً امر سیاسی را حول محور قدرت متمرکز تصمیم‌گیرنده تعریف کرد که صلاحیت تشخیص «دوست/دشمن» را منحصراً در اختیار داشت.

۷۶. اشمیت، مفهوم امر سیاسی، ترجمه سهیل صفاری، ۵۶-۵۸.

شاخص‌های مفهومی وضعیت استثنا و مصادیق آن در عصر پسامشروطه و روی کار آمدن رضاشاه		
نظم غیر حقوقی	وجود نظم در وضعیت استثنا، عدم حقوقی بودن نظم، متمایز از هرج و مرج.	- مشروطه ناکارآمد یا معطل شده و وجود تهدیدات متعدد مثل فروپاشی دولت مرکزی، هرج و مرج قبیله‌ای و منطقه‌ای، شورش‌ها، مداخلات خارجی، ورشکستگی مالی و ناامنی گسترده. - تعلیق مکرر مجلس شورای ملی (مانند انحلال مجلس پنجم در ۱۳۰۴ ش توسط رضاخان). - حکومت نظامی در شهرها برای سرکوب اعتراضات (مانند وقایع مسجد گوهرشاد).
قانون فاقد محتوا	نداشتن محتوای مشخص و انضمامی قانون، تحقق‌ناپذیر یا غیرقابل اجرا شدن قانون.	- انحلال مجلس و حکومت نظامی. - دادگاه‌های نظامی موازی. - شعار قانون در فقدان قانونمندی. - قانون خلع سلاح عمومی عشایر (۱۳۰۷ ش) بدون تامین امکانات جایگزین معیشتی، که منجر به شورش‌های گسترده شد. - قانون انحصار تجارت خارجی (۱۳۰۹ ش) که بدلیل فساد و ناکارآمدی، عملاً شکست خورد.
هوموساگر	انسان مقدس مرتکب جرم گناهکار، بدون قربانی شدن در مناسک خاص با قابلیت کشتن بدون محکوم شدن به قتل نفس.	- اعدام سران عشایر شورشی (مانند صولت‌الدوله قشقایی، ۱۳۰۹ ش) به عنوان خیانت کاران به وطن. - سرکوب روشنفکران منتقد (مانند فرخی یزدی یا تقی ارانی) تحت عنوان اخلا لگران امنیت. - سیاست کشف حجاب.
حیات برهنه	قرار داشتن در مرز بین حیات سیاسی و طبیعی، تهی شدن از محتوای سیاسی، تنزل یافتن در حد حیات طبیعی.	- انحلال مجلس (۱۹۲۵ م) و تاج‌گذاری بدون پایه‌های قانونی. - زندانیان سیاسی در سیاه‌چاله‌های نظیر قصر: محروم از حقوق شهروندی.

		- عشایر کوچ‌نشین پس از تخته‌قاپو از هویت سیاسی تهی و به «مشکل امنیتی» تقلیل یافتند. - منطق حذف ادغامی: قانون مشروطه صوراً پابرجا بود، اما با اعلام ضرورت ملی تعلیق می‌شد.
مصلحت دولت	عدم نیاز به تبعیت از قانون، نبودن قانون در شرایط اضطرار، اجرای قدرت به صورت فراقانونی و فراعرفی.	- تغییر سلطنت از قاجار به پهلوی (۱۳۰۴ ش) با استناد به نجات ایران از هرج و مرج. - قانون مطبوعات سانسور محور (۱۳۱۱ ش) محدودیت آزادی بیان به نام وحدت ملی.
دولت امنیت	حفظ وضعیت ترس فراگیر، سیاست‌زدایی شهروندان، دست شستن از هرگونه قطعیت قانونی.	- نهادهای امنیتی و نظامی (اعم از رسمی یا موازی) نقش محوری یافت. - ایجاد فضای ترس و سرکوب، مشارکت سیاسی مستقل شهروندان را به حداقل رسانده (سیاست‌زدایی). - تأسیس پلیس سیاسی (رکن ۲) برای نظارت گسترده بر جامعه. - اخبار اعدام‌ها و شکنجه‌ها برای ایجاد رعب و بازداشتن مردم از فعالیت سیاسی.
اقتدار نامحدود	به محاق رفتن قانون، تعلیق کامل نظم موجود.	- وجود بحران‌های متعدد مانند: ناتوانی مجلس در مهار آشوب‌های محلی، شورش‌های عشایری، مداخله خارجی (روس و انگلیس) و اختلافات داخلی میان مشروطه‌خواهان و مشروطه‌طلبان. - اصلاح قانون اساسی (۱۳۰۴ و ۱۳۱۶ ش) برای تمرکز قدرت در شخص شاه. - انحلال احزاب و انجمن‌ها (پس از ۱۳۰۷ ش): حذف نهادهای مدنی رقیب.
خشونت ناب	حاکم شدن خشونت در بستر قانون، گنجانیدن آنومی در	- قانون نظام اجباری (۱۳۰۴ ش): سربازگیری اجباری عشایر با خشونت نظامی.

	پیکره نوموس.	- کشف حجاب اجباری (۱۳۱۴ش): استفاده از قوای قهریه برای اجرای قانون.
یوستیتیوم	وقفه یا تعلیق در قانون، اعلام وضعت فوق العاده و اضطراری.	- اعلام حکومت نظامی در شورش های محلی (مانند شورش گهرشاد). - صدور احکام فراقانونی توسط دادگاه های نظامی.
تمایز زندگی و قانون	قانون تعلیق یافته / قانون معلق، چیرگی حرف حکومت بر حرف قانون.	- نقض مکرر اصول مشروطه (مانند آزادی انتخابات) توسط رضاشاه. - تصمیمات شخص شاه به عنوان مبنای عمل (مثل عزل و نصب وزیران بدون رعایت تشریفات).
برساختن دگری سیاسی	ساختن یک دشمن فرضی و انتزاعی، تمایز دوست و دشمن به مثابه ذات محوری امر سیاسی، امکان منازعه با دشمن در مواقع اضطراری.	- عشایر به عنوان دشمنان توسعه و تبلیغات رسمی علیه کوچ نشینان به عنوان مروجان وحشیگری. - روحانیت سنتی به عنوان مرتجعین به ویژه پس از قیام گهرشاد، برای توجیه سرکوب مذهبیون. - غیریت سازی درونی، بیرونی و ایدئولوژیکی.

نتیجه گیری

انقلاب مشروطه در ایران با هدف محدود کردن قدرت مطلقه پادشاه از طریق قانون اساسی، مجلس و نهادهای مدنی شکل گرفت. با وجود تدوین قانون اساسی و تشکیل مجلس، «دشوارة بنیادین مشروطه سازی قدرت» هرگز به طور کامل محقق نشد. این امر ناشی از تعارض ذاتی بین سنت های استبدادی و مدرنیته سیاسی بود. علی رغم تأسیس نهادهای مشروطه خواهی، درونی سازی فرهنگ قانون مداری و تحدید قدرت با مقاومت نخبگان حاکم و ساختارهای پیشامدرن مواجه شد. مشروطه خواهان به جای ایجاد توازن پایدار قدرت، شاهد «تعلیق مشروطیت» بودند.

دستگاه مفهومی «استثنا و تعلیق» یک چارچوب تئوریک مناسبی برای تحلیل تاریخ سیاسی ایران معاصر است. این چارچوب نه تنها تحلیلی از گذشته ارائه می دهد، بلکه هشدار می دهد که هرگونه تلاش برای مشروطه سازی در آینده، باید با آگاهی از ریسک بازتولید استثنا طراحی شود. بر اساس نظریه «جورجو آگامبن»، وضعیت استثنا زمانی رخ می دهد که قواعد عادی قانونی به دلایل بحرانی (سیاسی، امنیتی یا اقتصادی) تعلیق می شوند. در ایران معاصر، این وضعیت به طور مداوم برای توجیه بازگشت به

استبداد استفاده شد. کودتای ۱۲۹۹ش و برآمدن رضاشاه، پایان جمهوری خواهی و تأسیس سلطنت پهلوی تحت عنوان «استبداد منور» نمونه کلاسیک تعلیق مشروطیت بود. این روند با توجیه «نظم‌بخشی و مدرنیزاسیون» مشروطه‌سازی را به حاشیه راند. مشروطه‌سازی نه یک فرایند پیوسته، بلکه همواره در معرض تعلیق توسط نیروهای ضددمکراتیک بود. این تعلیق در دوره پهلوی اول با شعار «مشت آهنین» و در دوره‌های بعد با بهانه‌های امنیتی تداوم یافت. بنابراین امکان و امتناع مشروطه‌سازی در ایران معاصر را نمی‌توان ذاتی یا جبری دانست. شکست‌های تاریخی بیشتر ناشی از تقابل نیروهای خواهان تعلیق (نخبگان حاکم، قدرت‌های خارجی، گفتمان‌های امنیتی) با ظرفیت‌های ناکام‌مانده (مجلس مشروطه، قانون اساسی، جنبش‌های مدنی) بوده است. دستگاه مفهومی «استثنا و تعلیق» با نشان دادن الگوهای تکرارشونده تعلیق مشروطیت، نه تنها تحلیلی از گذشته ارائه می‌دهد، بلکه چراغی برای آینده است: مشروطه‌سازی ممکن است، اما مستلزم خلق توازن قوایی است که «وضعیت استثنا» را به حاشیه براند.

فهرست منابع

- اسکینر، کوینتن. بینش‌های علم سیاست. ترجمه فریبرز مجیدی. تهران: فرهنگ جاوید، ۱۳۹۳.
- اشمیت، کارل. مفهوم امر سیاسی. ترجمه سهیل صفاری. تهران: نگاه معاصر، ۱۳۹۲.
- افشار، ایرج. نامه‌های تهران. تهران: فرزانه، ۱۳۸۵.
- امیر ارجمند، اردشیر. «ایده وضعیت اضطراری». مجله حقوق عمومی، ش. ۱ (مردادماه ۱۳۸۵): ۱۶-۱۸.
- آبادیان، حسین. مفاهیم قدیم و اندیشه جدید. تهران: کویر، ۱۳۸۸.
- آگامبن، جورجو. وضعیت استثنائی. ترجمه پویا ایمانی. تهران: نشر نی، ۱۴۰۴.
- بلیکی، نورمن. طراحی پژوهش‌های اجتماعی. ترجمه حسن چاوشیان. تهران: نشر نی، ۱۴۰۳.
- بیکر، ترزا. نحوه انجام تحقیقات اجتماعی. ترجمه هوشنگ نایی. تهران: نشر نی، ۱۳۸۶.
- پورآرین، فؤاد. انقلاب فراموش‌شده؛ دولت‌های عصر مشروطه تا کودتای ۱۲۹۹. تهران: چاپار، ۱۳۸۵.
- رحمانیان، داریوش. ایران بین دو کودتا. تهران: سمت، ۱۳۹۱.
- سیف، احمد. بحران در استبدادسالاری ایران. تهران: کتاب‌آمه، ۱۳۹۰.
- صالحی، نصرالله. اندیشه تجدد و ترقی در عصر بحران ۱۲۸۸-۱۲۹۹. تهران: طهوری، ۱۳۸۷.
- ضیاء ابراهیمی، رضا. پیدایش ناسیونالیسم ایرانی (نژاد و سیاست بی‌جاسازی). ترجمه حسن افشار. تهران: مرکز، ۱۳۹۶.
- عامری، هوشنگ. از رضاشاه تا محمدرضا پهلوی: مشاهدات و خاطرات میرزا جوادخان عامری (معین‌الممالک).

تهران: کتاب پارسه، ۱۳۸۸.

فرخ، کاوه. ایران در جنگ. ترجمه شهریانو صارمی. تهران: ققنوس، ۱۳۹۷.

کاتم، ریچارد. ناسیونالیسم در ایران. ترجمه احمد تدین. تهران: کویر، ۱۳۷۱.

کاتوزیان، محمدعلی. دولت و جامعه در ایران: انقراض قاجار و استقرار پهلوی. ترجمه حسن افشار. تهران: مرکز، ۱۳۷۹.

کاتوزیان، همایون. ایرانیان: دوره باستان تا دوره معاصر. ترجمه حسین شهیدی. تهران: مرکز، ۱۳۹۵.
کتاب آبی. گزارش‌های محرمانه وزارت امور خارجه انگلیس درباره انقلاب مشروطه ایران. به‌کوشش احمد بشیری. تهران: نشر نو، ۱۳۶۶.

کدی، نیکی. ایران دوره قاجار و برآمدن رضاخان. ترجمه مهدی حقیقت‌خواه. تهران: ققنوس، ۱۳۸۱.
کیان‌پور، امیر. «وقتی قاعده وضعیت استثنایی است»، مجله گفتگو، ش. ۵۴ (آذرماه ۱۳۸۸): ۴۱-۶۰.

گل‌محمدی، احمد. چیستی، تحول و چشم‌انداز دولت. تهران: نی، ۱۳۹۲.

گودرزی، غلامرضا. تجدد ناتمام روشنفکران ایرانی. تهران: اختران، ۱۳۸۶.

لاگالین، مارتین. «نظریه مشروطه». در حق و مصلحت، محمد راسخ. تهران: نی، ۱۳۹۲.

لاگالین، مارتین. مبانی حقوق عمومی. ترجمه محمد راسخ، تهران: نی، ۱۳۸۸.

لمکه، توماس. زیست‌سیاست. ترجمه مستانه فرنام. تهران: روزنه، ۱۳۹۶.

مجد، محمدقلی. قحطی بزرگ. ترجمه محمد کریمی. تهران: موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۸۷.

مذاکرات مجلس شورای ملی اول. به‌کوشش غلامحسین میرزا صالح. تهران: مازیار، ۱۳۸۴.

مرادخانی، فردین. خوانش حقوقی از انقلاب مشروطه ایران. تهران: میزان، ۱۳۹۶.

میلانی، محسن. شکل‌گیری انقلاب اسلامی از سلطنت پهلوی تا جمهوری اسلامی. ترجمه مجتبی عطارزاده. تهران: گام نو، ۱۳۸۱.

میلز، کترین. فلسفه آگامبن. ترجمه پویا ایمانی. تهران: مرکز، ۱۳۹۳.

نظری، علی اشرف. «بازخوانی انتقادی مفهوم امر سیاسی در نظریه کارل اشمیت». فصلنامه سیاست، دوره ۴۵، ش. ۴۰ (زمستان ۱۳۹۴): ۹۹۱-۱۰۱۴. <https://doi.org/10.22059/jpq.2015.55955>.

نویمان، فرانتس. آزادی، قدرت و قانون. ترجمه عزت‌الله فولادوند. تهران: خوارزمی، ۱۳۷۳.

وینسنت، اندرو. نظریه‌های دولت. ترجمه حسین بشیریه. تهران: نی، ۱۳۷۱.

هدایت، مخبرالسلطنه. خاطرات و خطرات (توشه‌ای از تاریخ شش پادشاه و گوشه‌ای از دوره زندگی من). تهران: زوار، ۱۳۶۱.

Agamben, Giorgio. *Homo Sacer: Sovereign power and bare life*. trans by Daniel Heller-Roazen, Stanford: Stanford University Press, 1998.

Agamben, Giorgio. *Means without end: Notes on politics, Theory out of bounds*. Minneapolis: University of Minnesota Press, 2000.

Agamben, Giorgio. *The Open: Man and Animal*. trans by Kevin Attell, Stanford: Stanford University Press, 2004.

Breuilly, John. "Max Weber, Charisma and Nationalist Leadership". *Nation and Nationalism*, 17, no. 3, 2011.

Calarco, Matthew & Steven Decaroli. *Giorgio Agamben, Sovereignty and life*. Stanford: Stanford University Press, 2007.

Clemens, Justin & Nicholas Heron & Alex Murray. *The work of Giorgio Agamben: law, literature, life*. Edinburgh: Edinburgh University Press, 2008.

Kramer, Larry. *Popular constitutionalism and judicial review*. Oxford: Oxford university press, 2004.

La torre, Massimo. *Constitutionalism and legal reasoning*. Springer publishes, 2007.

Poole, Thomas. *Reason of state (Law, Prerogative and Empire)*. Cambridge: Cambridge University press, 2015.

Schmitt, Carl. *The concept of The political*. Translated by George Schwab, Chicago: The University of Chicago Press, 1996.

Potter, L.G. "The consolidation of Irans frontier on the Persian Gulf in the nineteenth century", In *War and Peace in Qajar Persia: Implications Past and Present*, ed. R. Farmanfarmaian. London: Routledge, pp.126-148, 2008.

Ward, S.R. *Immortal: A military History of Iran and its Armed Forces*. Georgetown: Georgetown university Press, 2009.

Transliterated Bibliography

Ābādiyān, Ḥusayn. *Maḥāḥim Qadīm va Andishih-yi Jadīd*. Tehran: Kavīr, 2009/1388.

Afshār, Īraj. *Nāmāh-hā-yi Tih-rān*. Tehran: Farzān, 2007/1385.

Agamben, Giorgio. *Vaḥ'iyat Iatīṣnā'ī*. translated by Pūyā Imīnī. Tehran: Nashr Niy, 2025/1404.

Amīr Arjmand, Ardshīr. "Īdih Vaḥ'iyat Izīrārī". *Majallih-yi Ḥuqūq 'Umūmī*, no. 1 (Murdād 2006/1385): 16-

18.

- ‘Āmirī, Hūshang. Az Rizāshāh tā Muḥammad Rizā Pahlavī: Mushāhidāt va Khātirāt Mirzā Javād Khān ‘Āmirī (Mu‘īn al-Mamālik). Tehran: Kitāb Pārsih, 2009/1388.
- Baker, Therese L. *Naḥva-yi Anjām Taḥqīqāt Ijtimā’ī*. translated by Hūshang Nāyibī. Tehran: Niy, 2007/1386.
- Blaikie, Norman. *Ṭarāḥī Pazhūhish-hā-yi Ijtimā’ī*. translated by Ḥasan Chāvūshiyān. Tehran: Nashr Niy, 2024/1403.
- Cottam, Richard. *Nationalism dar Irān*. translated by Aḥmad Tadayun. Tehran: Kavīr, 1992/1371.
- Farukh, Kāvih. *Irān dar Jang*. translated by Shahrbanū Šaramī. Tehran: Quqnūs, 2018/1397.
- Gūdārzī, Ghulām Rizā. *Tajadud Nātamām Rūshanfīkrān Irānī*. Tehran: Akhtarān, 2007/1386.
- Gul Muḥammadī, Aḥmad. Chīstī, *Taḥavvūl va Chishmandāz Dawlat*. Tehran: Niy, 2014/1392.
- Hidāyat, Mukhbīr al-Salṭanah. *Khātirāt va Khaṭarāt (Tūshih-ī az Tārikh Shish Pādishāh va Gūshih-ī az Dawrah Zindigī Man)*. Tehran: Zawwār, 1983/1361.
- Kātūziyān, Muḥammad ‘Alī. *Dawlat va Jāmī’ih dar Irān: Inqirāz Qājār va Istiqrār Pahlavī*. translated by Ḥasan Afshār. Tehran: Markaz, 2000/1379.
- Kātūziyān, Muḥammad ‘Alī. *Irānīyān Dawrah-yi Bāstān tā Dawrah-yi Mu’āṣir*. translated by Ḥusayn Shahīdī. Tehran: Markaz, 2017/1395.
- Keddie, Nikki. *Irān Dawrah-yi Qājār va Bar Āmadan Rizākhān*. translated by Mahdī Ḥaqīqatkhāh. Tehran: Quqnūs, 2003/1381.
- Kitāb Ābī. Guzārish-hā-yi Maḥramānih Vizārat Umūr Khārijīh Ingilis Darbārih-yi Inqilāb Mashrūṭih Irān*. ed. Aḥmad Bashīrī. Tehran: Nashr Naū, 1987/1366.
- Kiyānpūr, Amīr. “Vaqtī Qā’idih-yi Vaz’iyat Istisnāyī Ast”. *Majallih-yi Guftigū*, no. 54 (Āzar 2009/1388): 41-60.
- Lemke, Thomas. *Zist Siyāsāt*. translated by Mastānih Farnām. Tehran: Rawzanah, 2017/1396.
- Loughlin, Martin. “Nazāriyih-yi Mashrūṭih”. Dar *Ḥaq va Maṣliḥāt*, Muḥammad Rāsikh, Tehran: Niy, 2013/1392.
- Loughlin, Martin. *Mabānī Huqūq ‘Umūmī*. translated by Muḥammad Rāsikh. Tehran: Niy, 2009 /1388.
- Majd, Muḥammad Qulī. *Qaḥṭī Buzurg*. translated by Muḥammad Karīmī. Tehran: Mū’assisah-yi Muṭālī’āt va Pazhūhish-hā-yi Siyāsī, 2008/1387.

- Milānī, Muḥsin. *Shiklgīrī Inqilāb Islāmī az Salṭanat Pahlavī tā Jumhūrī Islāmī*. translated by Mujtabā ‘Aṭarzādih. Tehran: Gām Nū, 2002/1381.
- Mills, Catherine. *Falsafih-yi Agamben*. translated by Pūyā Īmānī. Tehran: Markaz, 2014/1393.
- Murādkhānī, Fardīn. *Khānīsh Huqūqī az Inqilāb Mashrūṭih Irān*. Tehran: Mizān, 2017/1396.
- Muzākīrāt Majlis Shurāy Millī Avval. ed. Ghulām Ḥusayn Mīrzā Šālīḥ. Tehran: Māziyār, 2005/ 1384.
- Nazarī, ‘Alī Ashraf. “Bāzkhānī Intiqādi Maḥmūd Amr Siyāsī dar Nazāriyih Carl Schmitt”. *Faṣlnāmah Siyāsāt*, Dūrih-yi 45, no. 40 (winter 2016/1394): 991-1014.
- Neumann, Franz. *Āzādī, Qudrat va Qānūn*. translated by ‘Izat Allāh Fūlādvand. Tehran: Khārazmī, 1995/1373.
- Pūrāriyan, Fū‘ād. *Inqilāb Farāmūsh Shudih; Dawlat-hā-yi ‘Aṣr Mashrūṭih tā Kūditāy 1920*. Tehran: Chāpār, 2006/1385.
- Raḥmāniyan, Dāryūsh. *Irān Biyn Dū Kūditā*. Tehran: Samt, 2012/1391.
- Šālīḥī, Naṣr Allāh. *Andishih-yi Tajādud va Taraqī dar ‘Aṣr Buḥrān 1909-1920*. Tehran: Ṭahūrī, 2008/1387.
- Schmitt, Carl. *Maḥmūd Amr Siyāsī*. translated by Suhayl Šafāri. Tehran: Nigāh Mu‘āṣir, 2013/1392.
- Siyf, Aḥmad. *Buḥrān dar Istibdādsālārī Irān*. Tehran: Kitāb Āmih, 2011/1390.
- Skinner, Quentin. *Bīnīsh-hā-yi ‘Ilm Siyāsāt*. translated by Farīburz Majīdī. Tehran: Farhang Jāvid, 2014/1393.
- Vincent, Andrew. *Nazāriyih-hā-yi Dawlat*. translated by Ḥusayn Bashīriyeh. Tehran: Niy, 1993/1371.
- Žiyā ‘Ibrāhīmī, Rizā. *Piydayish Nationalism Irānī (Nizhād va Siyāsāt Bijāsāzi)*. translated by Ḥasan Afshār. Tehran: Markaz, 2018 /1396.